



ملی شدن نفت کودتا و دیوار بی اعتمادی

ارواند آبراهامیان

ترجمه: جعفر خیرخواهان

روزنامه نیویورک تایمز به تازگی گزارش سیا درباره سقوط مصدق به دست آمریکا و انگلیس را منتشر کرده است. نیویورک تایمز گزارش منتشره را چنان تبلیغ می کند که سرگذشت پنهانی کودتای مخفی است و آن را جایگزین ارزشمندی برای پرونده های دولت آمریکا می داند که همچنان دور از دسترس عموم باقی مانده اند. اما بازسازی صحنه کودتا به کمک سایر منابع، به ویژه آرشیو وزارت خارجه انگلستان، نشان می دهد که این گزارش کاملاً عقیم شده است. گزارش از مسائل حساسی مثل مشارکت جدی سفیر آمریکا در سقوط عملی مصدق، نقش مشاوران نظامی آمریکا، مهار گروه های مسلح مسلمان و نازی های داخل ایران و بکارگیری ابزار ترور برای بی ثبات کردن دولت به راحتی عبور می کند. مهمتر از همه اینکه، کودتا را در بستر جنگ سرد و نه بحران نفتی ایران و انگلیس که یک نمونه کلاسیک از برخورد ملی گرایی با امپریالیسم در جهان سوم بود قرار می دهد.

«اوضاع در ماه اوت به نقطه بحرانی رسید. زمانی که به مدت سه روز مصدق با پشتیبانی حزب کمونیست، به دیکتاتوری شباهت داشت که مقاومت در برابرش فایده ای ندارد. یک دیپلمات عالیرتبه حتی توصیه کرد که باید به او نزدیک شویم... اما خوشبختانه وفاداری ارتش و ترس از کمونیسم ما را از چنان روزی رها نمود.» (رئیس جمهور آیزنهاور)

درباره ایران برخلاف مورد گواتمالا همچنان غیرقابل دسترس باقی مانده است را توضیح دهد. نقش آمریکا در ایران مستقیم بود؛ در مکان هایی مثل گواتمالا عمدتاً غیرمستقیم بود.

هرچند دسترسی به منابع دست اول سیا میسر نگردیده است، تکه های اصلی پازل ۱۳۳۲ را می توان از منابع مختلف جمع آوری کرد؛ از آرشیو وزارت خارجه انگلیس در اداره سابق عمومی در لندن (با اینکه این آرشیو ها نیز از گزند سانسور در امان نمانده است، حاوی بیش از ۱۰۰۰ پرونده درباره ایران از جمله رونوشت هایی از اسناد آمریکاست)، خاطراتی که ایرانیان به رشته تحریر درآوردند (پس از انقلاب ۱۳۵۷، تعداد فراوانی از ملیون و افسران چپ به خاطره گویی روی آوردند)، دو طرح تاریخ شفاهی (یکی مصاحبه با چپها (حمادی، ۱۹۷۵-۹۵) و دیگری مصاحبه با اعضای نخبگان رژیم سابق (لاجوردی، ۱۹۹۳))، از روایاتی که «طراحان اصلی کودتا» نوشتند (کرمیت روزولت (۱۹۷۹)، رئیس سیا در عملیات و مونتاژ وودهاوس، همای انگلیسی وی در ۱۳۶۶ (وودهاوس ۱۹۸۲)) و از کوه نوشته های اطلاعاتی که عوامل رده پایین سیا و ۱۳۶ به ویژه پژوهشگران دانشگاهی از قبیل مارک گازیورسکی (۱۹۷۹) و استفن دوریل (۲۰۰۰) بیرون دادند. این مقاله بر آن است تا از این مجموعه منابع متعدد برای بازسازی صحنه کودتا استفاده نماید.

منشأ بحران نفت (۳۰-۱۳۳۷)

ریشه کودتا به بحران نفت ایران و انگلیس ۱۳۳۰-۳۲ بازمی گردد که آن هم به مذاکرات نافرجام نفتی در انتهای جنگ جهانی دوم ربط پیدا می کند. در سال ۱۳۳۷، مجلس پیشنهاد سال ۱۳۳۴ شوروی برای کسب امتیاز نفتی در استان های شمالی کشور را رد کرد، با اینکه موافقت نامه به ایران سهم مساوی در سود، مدیریت و توزیع می داد. وزارت انرژی انگلیس به وزارت خارجه آن کشور هشدار داد: نقطه قوت نفت انگلیس در این واقعیت نهفته است که ما امتیازاتی در سراسر جهان داریم و شخصاً به توسعه میدان نفتی پرداخته و توزیع و اداره آن تحت کنترل ما است. اگر کشورهایی بخوانند رأساً منابع نفت خود را توسعه

عنوان «تاریخ پنهانی» که افشاکننده «اطلاعات بسیار مهم» و «طرز کار درونی کودتا» است یاد کرد (۲۰ آوریل ۱۱ ژوئن ۲۰۰۰)، روزنامه گاردین آن را «روایت دست اول و مفصل دولت آمریکا از رویداد» تصویر نمود (۱۷ آوریل ۲۰۰۰). بر همین سباق، «آرشیو امنیت ملی» - یک سازمان غیردولتی که برای از طبقه بندی خارج کردن اسناد رسمی تشکیل شده است - آن را «پیش از حد مهم» دانسته و به عنوان یک «گزارش پس از اقدام، از پیام های تلگرافی سیا و مصاحبه با مأموران درباره ایران» انتشارش را خوشامد گفت.

چنین فضایی لاجرم چندین پرسش را مطرح می سازد. این صحیح که گزارش در فاصله زمانی کوتاهی پس از حادثه نوشته شده بود، اما منابع اطلاعاتی اولیه واقعی پیام های مبادله شده بین واشنگتن، لندن و تهران غیرقابل دسترس باقی مانده است. حقیقتاً، گزارش را یکی از شرکت کنندگان در کودتا نوشته بود، اما رویدادها و منابع «دست اول» از دیدگاه او پالایش و عبور داده شده بود. بنابراین جنگ سرد بر بحران نفتی سایه می افکند و نقش سیا نسبت به ۱۳۶ کوچک جلوه داده می شود. واقعیت این است که گزارش منتشره محرمانه بود، اما به این معنا نبود که ویلبر اقدام به خودسانسوری نکرده باشد. ویلبر مراقب بود برای نگارش یک تاریخ سفارش داده شده، انگشت اتهام را به سمت پنتاگون و وزارت خارجه نشانه نرود. توجه بر نقش سیا در کودتا یک مسئله است به هر حال فرض بر این است که این سازمان چنین اقداماتی را انجام می دهد. اما وصف سفرا و مشاوران نظامی که فعالانه در سقوط دولت های میزبان خود مشارکت داشتند مسئله دیگری است.

بر همین روال، تأیید اینکه سیا «تبلیغات تیره و تاری از اوضاع» به راه انداخت، برای برپایی تظاهرات بول می داد، «حقه های کثیف» به کار می برد و افسران رازری منگنه می گذاشت تا کودتا کنند، یک بحث است و تأیید اینکه سیا از طریق نازی های داخل ایران کار می کرد و نقش مستقیم در آدم ربایی، ترور، شکنجه و قتل عام های خیابانی داشته بحث دیگری است. چنین قضاییایی شاید دلیل اینکه چرا آرشیو های سیا

منابع تحقیق

عبور شتر از سوراخ سوزن آسانتر از دسترسی یک تاریخ نگار به آرشیو سیا درباره کودتای ۱۳۳۲ ایران است. با وجود اینکه نیم قرن سپری شده، سلسله پهلوی ساقط گشته، جنگ سرد به پایان رسیده، اکثر شرکت کنندگان در کودتا پدرو حیات گفته اند و مواد اسناد مربوط به سایر عملیات پنهانی، از قبیل گواتمالا منتشر گشته اند، این آرشیوها کاملاً غیرقابل دسترس هستند. مهمتر از همه اینکه، یک «فرمان اجرایی» مصوب ۱۹۹۵ به وزارتخانه های دولتی دستور می دهد تا «به صورت خودکار» اسناد را پس از گذشت ۲۵ سال از طبقه بندی خارج کنند. در ابتدای دهه ۱۹۹۰، سیا به دنبال فرصت بیشتری بود تا اسناد ۱۳۳۲ مربوط به ایران را منتشر کند، با این بهانه که منابع مالی لازم برای فهرست برداری این پرونده های حجیم را در اختیار ندارد. اما در انتهای دهه ۱۹۹۰ ادعا کرد پرونده ها قابل انتشار نیستند، چون که در ابتدای دهه ۱۹۶۰ «به طرز نامعلومی» نابود شده اند.

این قضیه پرزورم و راز در آوریل ۲۰۰۰ پیچیده تر شد، چون که یک گزارش سیا درباره کودتا، پس از ۲۵ سال پنهان ماندن به نحو توجیه ناپذیری در معرض دید عموم قرار گرفت. ابتدا خلاصه گزارش سیا در نیویورک تایمز (۱۶ آوریل ۲۰۰۰) منتشر شد، سپس نسخه تقیح شده ۸۰ صفحه ای از گزارش در سایت اینترنتی این روزنامه قرار گرفت و در نهایت اینکه نسخه ۱۶۹ صفحه ای گزارش با حذف و سانسور کمتر در یک سایت اینترنتی دیگر قرار گرفت. (<http://iran-all.htm>) عنوان گزارش «سقوط دولت مصدق در ایران» بود که دونالد ویلبر از عوامل سیا و دخیل در کودتا آن را نوشته بود. تهیه گزارش به سفارش بخش تاریخ سیا انجام گرفته بود، با این قصد که کتابچه راهنما برای کودتاهای آتی باشد. مخاطبان گزارش را نه فقط مقامات عالیرتبه درون سیا، بلکه همچنین پنتاگون، وزارت خارجه، کاخ سفید و کمیته روابط خارجی مجلس سنا تشکیل می دادند.

این سند بی درنگ در قد و قامت یک متن اصلی و قابل اطمینان خودنمایی کرد. نیویورک تایمز از آن به

کودتا
چهره آمریکا را
با قلم موی انگلیسی
مخدوش ساخت
ذهنیت
قدرت استعماری
به ایرانیان داد
ذهنیتی که
بی اعتمادی عمیق
بین ایران و آمریکا
به وجود آورد



منزل محمد مصدق نخست وزیر - ۲۸ مرداد ۳۲

دهند موقعیت ما تضعیف می شود. اگر ایران به توسعه میادین نفتی در شمال کشور اقدام کند، مدتی نخواهد گذشت که او خواستار همین کار در جنوب نیز می شود. ما نباید مشوق آنها در توسعه چاه های نفت متعلق به خودشان باشیم.

محمد مصدق که یک سیاستمدار از طبقه اشراف بود، به عنوان صدای «فسادناپذیر» آرمان های ملی ظاهر گشت و مخالفت شورانگیزی با پایش نهاد شوروی کرد، از آن جهت که زمینه نفوذ مسکو در شمال را افزایش داده و باعث تاخت و تاز جدید امتیاز بگیران غربی برای بستن قرارداد در بقیه خاک کشور می شود. او هشدار داد که نتیجه نهایی تجزیه ایران خواهد بود.

نکته مهمتر اینکه، مجلس الحاقیه به توافق نامه ۱۳۱۲ با شرکت نفت ایران و انگلیس (AIOC) را رد کرد. در سال ۱۳۲۸ شرکت نفت انگلیس و ایران (AIOC) بزرگترین پالایشگاه جهان، دومین صادرکننده نفت خام و سومین ذخایر نفت را در ایران داشت. این شرکت ۲۴ میلیون پوند مالیات و ۹۲ میلیون پوند درآمد ارزی به خزانه انگلستان سرازیر می کرد، ۸۵٪ سوخت مورد نیاز ناوگان دریایی انگلیس را تأمین می کرد و ۸۷٪ از سود سالانه اش را تقسیم می کرد. اکثر این سودها به سهامداران در انگلستان و نیز به سرمایه گذاری در کویت، عراق و اندونزی اختصاص می یافت.

توافق الحاقی که در خفا مذاکره شد سهم بسیار کم و با تأخیری به ایران می داد. پیشنهاد این بود که حق امتیاز ایران از چهار به شش شلینگ در هر تن افزایش یابد و سهم ایران از سود شرکت از ۱۷٪ به ۲۴٪ برسد. ایران به موافقت نامه آمریکا با ونزوئلا استناد کرد و خواهان سهم ۵۵٪ بود، اما شرکت از این موضع وارد شد که ایران باید به خاطر املوویت متمدن سازی AIOC «بسیار هم خرسند باشد. این شرکت مبالغ هنگفتی در ایران سرمایه گذاری کرده است، «بیابان ها» را به شهرهای پررونق تبدیل نموده، ۷۵۰۰۰ شغل ایجاد کرده است که بیش از ۷۰۰۰۰ از این مشاغل را ایرانی ها گرفته اند و «تسهیلات رفاهی مثل استخر شنا برای مردم» فراهم ساخته است.

افزون بر این، او از تعیین ضرب الاجل برای عمل به وعده های پیشین خود که ایرانیان را نیز به پست های فنی مدیریتی ارتقا دهد امتناع کرد، با این بهانه که عده معدودی «مهارت های» مورد نیاز برای احراز چنین پست های «پر مسئولیتی» را دارا هستند.

جلای از اینها، شرکت به بسیاری از شکایات دیگر ایران هم وقعی ننهاد: مدت زمان قرارداد (که تا سال ۱۳۳۱ اعتبار داشت)، پرداخت اجباری حق امتیاز به پوند (این عمل ایران را به حوزه پوند استرلینگ متصل می ساخت)، فروش نفت به ناوگان دریایی انگلیس با تخفیف قابل توجه، فروش نفت به ایران با قیمت های بازار جهانی به جای هزینه تولید محلی (تفاوت این دو رقم خیلی زیاد بود)، امتناع از ارائه دفاتر شرکت به حسابرسان ایرانی، سوزاندن گاز طبیعی به جای انتقال آن برای مصرف داخلی و اداره آبادان مثل یک شهرک شرکی که فروشگاه ها و باشگاه ها مرتب رفتار تبعیض آمیزی علیه «ساکنان بومی» داشتند. وانگهی شرکت مثل یک قدرت استعمارگر دیده می شد که با گماردن یا خلع وزرا و نیز فرماندار، شهردار، فرمانده نظامی، رؤسای شهربانی، نمایندگان مجلس و البته رؤسای قبایل محلی به دخالت در امور کشور میزبان

می توانستند سایر نمایندگان را تحت تأثیر قرار دهند، چون هیچ کس دوست نداشت طرفدار AIOC شناخته شود.

شرفرد با بی میلی تأیید کرد که مصدق «ذهن مردم را تسخیر کرده است» و اینکه «جبهه ملی آهنکی می نوازد که انعکاس قوی بین اکثر طبقات ایرانی دارد.» کاردار وی افزود: «عمدتاً به واسطه محبوبیت شخصی نخست وزیر است که وی قادر به کنترل مجلس و افکار عمومی هست.» در ابتدای بحران هنگامی که مصدق بازدید از آمریکا به عمل آورد، یک یادداشت وزارت خارجه آمریکا ترومن را مطلع ساخت که نخست وزیر «هوشیار»، «بذله گو»، «مهربان»، «صادق» و «مطلع» است. به ترومن توصیه شد تا گفتگو را به مسائل کلی درباره کمونیسم، «بی علاقه گری آمریکا» به نفت و حسن نیت آمریکا نسبت به ایران بچرخاند. در یک کالبد شکافی از کل بحران، سفارت آمریکا تأیید کرد، البته فقط در یادداشت های محرمانه، که مصدق، «خدای کوچک»، هنوز «افکار عمومی را همراه دارد»، «نماد آرمان ملی گرایی است» و «سایه طولانی بر جانشینان خود می افکند.» در کالبد شکافی مشابهی، وزارت خارجه انگلیس اظهار داشت «از نظر جنگ طبقاتی، نهضت تحت رهبری مصدق یک حرکت انقلابی از جانب سه طبقه فرودست علیه طبقه فرادست و انگلستان بود که با آن طبقه شناسایی می شد.»

نخست وزیری مصدق (اربیبهشت ۱۳۳۰ مرداد ۱۳۳۲)

باینکه انگلستان در استقبال از ملی شدن نفت تعلل به خرج داد، آنها بی درنگ سه نتیجه گیری سرسختانه اما واقع بینانه را طراحی کردند. اول آنکه مصدق درباره ملی شدن نفت جدی بوده و در تکاپوی کنترل کامل ایران بر صنعت نفت بود، دوم آنکه انگلستان نمی توانست به ایران اجازه دهد تا چنین کنترلی بر

می پرداخت.

ماکس تورنبرگ که از مدیران اجرایی شرکت استاندارد اوپل بود، برای مشاوره به دولت ایران وارد کشور شد. او توصیه کرد توافق نامه الحاقی رد شود، با این استدلال که بر مبنای اصل ۵۰-۵۰ نبوده و بسیار نامفهوم و پیچیده ترسیم شده است که هیچ کس در جهان، احتمالاً نمی تواند از آن سر در بیاورد.» AIOC آشکارا با فشاری می کرد که پیشنهاد ۵۰-۵۰ عملی نیست، چون «محاسبه سود کار بسیار دشواری است» اما در جلسات خصوصی به کابینه انگلیس گفت که چنین تقسیم سودی «غیر اقتصادی» نامعقول و به معنای از دست دادن ارقام نجومی است «سفیر انگلیس سر فرانسیس شرفرد در گفتگوی صریح و بی دردی با نخست وزیر ایران، اعلام کرد که ایران «بسیار حرصی» است و «تتها چیزی که شرکت حیثاً مایل است به این امتیاز بیفزاید درمان پزشکی رایگان آن دسته از نمایندگان روان پریشی است که همچنان به تقبیح و محکومیت توافق نامه الحاقی مشغول هستند.» شرکت نفت و نیز دولت انگلیس با امتناع از انعطاف پذیری، انتظار تسلیم شدن ایران را داشتند. یا دست کم اینکه با پیشنهادهای جدیدی باز گردد. معدود افرادی در لندن انتظار ملی شدن تمام عیار نفت را داشتند، هر چند تورنبرگ در بازگشت به واشنگتن هشدار داد که سرسختی انگلستان به مبارزات برای چنین تصرف و تصاحب خطرناکی دامن می زند.

بارد موافقت نامه الحاقی، مجلس صنعت نفت را ملی و مصدق را به نخست وزیری انتخاب کرد، از آن جهت که وی تنها نامزد مشتاق برای اجرای قانون ملی شدن بود. مصدق در اربیهشت ۱۳۳۰ به قدرت رسید و وعده پرداخت غرامت عادلانه، تأسیس یک شرکت ملی نفت ایرانی و دعوت از کارکنان انگلیسی را داد تا با این سازمان جدید کار کنند. باینکه حامیان مصدق از جبهه ملی در مجلس تعداد انگشت شماری بودند، آنها

کودتا
یک نظام دیکتاتوری
برپا ساخت
که هر روز فاسدتر
و غیر مردمی تر
می شد
میخی بر تابوت
همان نظام سلطنتی
فرو کرد
که به نحو جدانشدنی
به قدرت های
شاهنشاهی
مرتبط گشته بود

نفت پیدا کند و سوم آنکه تنها روشی که انگلستان می‌تواند از منابع حیاتی خویش محافظت کند، کنار گذاشتن مصدق بود. لندن به رغم همه مشکلات به این نتیجه‌گیری چسبید تا اینکه دولت مصدق ۲۸ ماه بعد سقوط کرد.

ارزیابی انگلیس نشان می‌داد که مسئله اصلی برای مصدق نه افزایش دادن حق‌الامتیاز، بلکه حق حاکمیت ملی بود. یعنی کنترل بر استخراج، تولید و توزیع نفت. از نظر مصدق، ایران استقلال واقعی را زمانی کسب می‌کند که سلطه انگلستان بر صنعت نفت برداشته شود. مصدق غالباً به عامه مردم یادآور می‌شد که سیاستمداران پیشین، با اعطای امتیازات اقتصادی به دولت‌های بزرگ، حق حاکمیت ملی را تضعیف کردند. او با محروم ساختن آنها از چنین امتیازاتی، ایران را مستقل خواهد کرد. او افزود که قدرت‌های بزرگ، با اطمینان از اینکه رقبایشان امتیازی کسب نمی‌کنند، به حق مالکیت ایران احترام خواهند گذاشت. او این روش را «سیاست موازنه منفی» نامید. در برابر سیاست «موازنه مثبت» که سیاستمداران هوادار انگلیس، روسیه، آلمان یا آمریکا دنبال می‌کردند.

در حالیکه دولت انگلیس تشخیص داد ایران خواهان کنترل بر صنعت نفت است، سماجت به خرج می‌داد که این کنترل را نباید واگذار کند. حداقل به ایران. او مایل بود به AIOC فشار بیاورد تا در یک امتیاز با سایر شرکت‌ها سهیم شود. اما تحت هیچ شرایطی، مایل نبود ایران حرف آخر را در مورد اینکه چقدر نفت تولید شود، چه زمانی تولید شود، به چه کسانی فروخته شود بزند. اگر ایران چنین قدرتی پیدا می‌کرد، می‌توانست بر قیمت‌های جهانی نفت تأثیر بگذارد و حتی تصمیم به نگاهداشتن نفت در زیرزمین برای نسل‌های آینده نماید و فقط به میزانی نفت بفروشد که برای خرید کالاهای ضروری نیاز دارد. وزارت خارجه انگلیس در یک خلاصه گزارش صراحتاً ابراز داشت «ما وارد هر گونه ترتیب و قرار و مدار جدید می‌شویم، باید به گونه‌ای باشد که کنترل قاطع ما بر دارایی‌ها حفظ گردد... ما می‌توانیم در سود، مدیریت با مشارکت اعطاف به خرج دهیم، اما در مورد کنترل تولید هرگز...» به همین ترتیب وزارت سوخت به وزارت خارجه آمریکا هشدار داد:

«مصدق راضی است که ببیند صنعت نفت در سطح تولید پایین بدون مدیریت خارجی اداره شود. این کار او مشکل ایجاد می‌کند. امنیت دنیای آزاد به مقادیر عظیم نفت از منابع خاورمیانه نیاز دارد. اگر این گرایش در ایران به عربستان سعودی یا عراق سرایت کند، کل ساختار و نیز توانایی ما در دفاع از خود فرومی‌ریزد. بنابراین خطر خرید نفت تولیدشده در مقیاس پایین دارای پتانسیل‌هایی با بازتاب‌های بی‌شمار است.»

«کنترل» مضمون دائماً تکرار شونده در نامه‌های وزارت خارجه است، هر چند این اصطلاح در بیانیه‌های عمومی به ندرت دیده می‌شود. بسیار بعید به نظر می‌رسد که آمریکایی‌ها وارد نزاع شده و فکر کنند می‌توانند واسطه یک امتیاز «عادلانه‌تری» شوند. به علاوه اکثر تاریخ‌نگاران بحران در دام این تفکر افتاده‌اند که امکان مصالحه وجود داشت اگر یک طرف، یعنی مصدق صمیمی تر و بی‌شیله پبله‌تر بود، اما دولت

انگلیس هرگز در این دام نیفتاد. او از همان ابتدا تشخیص داد که این یک مبارزه حاصل جمع صفر است، یا ایران کنترل صنعت نفت را به دست می‌گیرد و یا نمی‌گیرد؛ مصدق هم این قضیه را خوب می‌دانست.

شفر د به طور خصوصی تأیید کرد که انگلیس می‌تواند حتی معامله ۴۰-۶۰ را بپذیرد. مادامی که «کنترل در دست او باشد» او افزود: «بسیار بعید به نظر می‌رسد که ما بتوانیم کاری برای جلب نظر او انجام دهیم... باید کنترل مؤثر را حفظ کنیم. ماتمی‌هیدات متعددی پیدا کردیم که می‌توان این واقعیت سخت را پنهان کرد، اما هیچ چیز پیدا نکردیم که آنچنان خطرناک یا بسیار شفاف نباشد که حتی ایرانیان بپذیرند. وزارت خارجه داری توصیه کرد که در موضوعات حاشیه‌ای امتیاز بدهیم، اما روی مسئله حیاتی «کنترل» محکم بایستید» «در طی بحران نخست‌وزیر ایران ثبات رأی کامل داشت. هیچ شکلی درباره اهداف اساسی او نمی‌توان داشت... او در وهله نخست یک ملی‌گرا است.» وزارت خارجه انگلیس با دقت تمام مسئله اصلی را با این جملات به وزارت خارجه آمریکا توضیح داد:

نخستین تأثیر ملی شدن این است که کنترل را در دست ایرانی‌ها قرار می‌دهد.

اگر از دیدگاه انگلیس نگاه کنیم، مسئله فعلی صرفاً سر نوشت یک دارایی بزرگ نیست. آن به دارایی مهمی ربط دارد که در زمینه مواد خام نگه می‌داریم. کنترل این دارایی اهمیت والایی دارد. درباره اهمیت این دارایی بر تراز پرداخت‌ها و برنامه تجهیز تسلیحات ما صحبت شده است، اما در قلمرو مذاکرات دوجانبه، از دست دادن آن که تنها ماده خام اصلی ما است دارای بازتاب‌های اثبات‌شده و تقریباً غیرقابل محاسبه است. به علاوه خطا است اگر فرض شود بین دنیای غرب و ایران بر سر مقدار تولید نفت، به چه کسی و با چه شرایطی فروخته شود، یکسانی منافع وجود دارد. ایرانی‌ها می‌توانند تمام نفت و انرژی را که نیاز دارند با مقیاس عملیات کوچک‌تری به دست آورند. به واسطه تمام این دلایل است که انگلستان بایستی کنترل بر منابع واقعی دخیل در قضیه را حفظ نماید. در نهایت اینکه، باید ملاحظه داشت مجلس و احساس عمومی در انگلستان به راحتی موقعیتی را نمی‌پذیرد که ما کنترل مؤثر بر یک دارایی با چنین حجم و اندازه‌ای را واگذار کنیم.

سومین نتیجه‌گیری که انگلستان گرفت این بود که بحران را فقط با حذف مصدق از صحنه می‌توان متوقف ساخت. در همان هفته نخست که مصدق به نخست‌وزیری انتخاب شد، دولت انگلیس ادعا کرد که مصدق صرفاً بر یک «موج موقت» سوار است و امتیاز نفتی فقط او را «تقویت خواهد کرد» وزیر خارجه به دین آچسن وزیر امور خارجه ترومن اطمینان داد که مصدق مدت زیادی دوام نمی‌آورد و تضعیف وی خطر قدرت یافتن کمونیست‌ها را به همراه ندارد و یک «موقف‌نامه بد، بدتر از موافقت‌نامه نداشتن است.»

آن لمبتن پیشکسوت مطالعات ایران در انگلیس وابسته مطبوعاتی پیشین در تهران شدیداً علیه توافق صحبت کرد و در عوض «تحلیل و تضعیف» منظم مصدق را توصیه می‌کرد. وزارت خارجه انگلیس گزارش داد که خانم لمبتن در پاسخ به پرسش ما که

«آیا باید مصالحه کنیم؟»، «جواب منفی» مؤکدش را تکرار کرده است. او اصرار داشت که اگر «مصدق را دائماً در وضعیت عصبی و نگرانی نگه داریم» سقوط خواهد کرد و توصیه کرد که آمریکایی‌ها را باید متقاعد سازیم که دستیابی به توافق غیرممکن است.

او افزود که آمریکایی‌ها نه «تجربه» و نه «بینش روانشناختی» برای درک مسائل ایران دارند. بر همین منوال، شفر د پیشنهاد کرد مذاکرات باید آنقدر که امکان دارد «به درازا بکشد» تا یک دولت جدید در تهران بر سر کار بیاید. «ما می‌توانیم پیشنهادها را روی میز باقی بگذاریم تا دولت دیگری آنها را انتخاب کند. ما می‌توانیم بی‌درنگ کارکنان خود را از آبادان و جاه‌های نفت خارج کنیم... این به معنای سقوط مصدق است. نظر سفارت این است که تنها راه پیشرفت تدارک یک شوک شدید و ایجاد جبهه‌ای واحد در برابر تاکتیک‌های منفی و زنانه مصدق است.»

اینها حاصل جمع سیاست انگلیس علیه مصدق بود که با برخی چاره‌جویی‌های موقت جلو می‌رفت. در آغاز انگلستان انتظار سقوط و برکناری به میل خویش مصدق را داشت، چرا که دولت‌های اخیر در تهران معمولاً فقط ده ماه عمر می‌کردند. هنگامی که این انتظار تحقق نیافت، آنها به شاه، مجلس و سنا فشار وارد کردند تا او را برکنار سازند. زمانی که چنین فعالیت‌هایی هم به نتیجه نرسید، آنها سعی در بی‌ثبات کردن اوضاع نمودند از طریق فشار اقتصادی، مبارزات تبلیغاتی و کمک مالی به مخالفین. در نهایت آنها به آمریکامتوسل شدن و سیارات تجهیز کردند.

انگلیس در حالیکه انتظار نابودی مصدق را می‌کشید، در شش‌هفته‌های می‌نواخت که تمایلی فراوانی به پذیرش «مصالحه معقول» دارد. اما در واقع آنها با نیت پلبلی در طول بحران سرگرم مذاکره بودند: که آغاز آن با مؤمریت هریمین در تیر ۱۳۳۰ (ترومن، آورل هریمین را به عنوان نماینده ویژه خود برای واسطه شدن در یک معامله فرستاد) با مؤمریت استوکس در اوت ادامه یافت (سر ریچارد استوکس، محافظ مهر سلطنتی به تهران فرستاده شد تا از طرف AIOC دولت کارگری مذاکره کند) ادامه آن با بحث‌هایی در سازمان ملل، لاهه و واشنگتن در پاییز ۱۳۳۰ پیش رفت و با بحث بیشتر در وزارت خارجه و بانک جهانی در ۱۳۳۲ پایان یافت. کسانی که به تیرهای مطبوعات انگلیس نگاه می‌کردند معتقد بودند که مذاکرات به واسطه سرسختی ایران شکست خورد. در واقع، مقاله اصلی نیویورک تایمز درباره گزارش سیا، ادعای واژه به واژه ویلبر را تکرار می‌کند که این مذاکرات تماماً به واسطه حضور شخص مصدق به نتیجه‌ای نرسید.

اما یادداشت‌های محرمانه انگلیس تصویر دیگری را آشکار می‌سازد. استوکس به کلیه گفت که «اصل ملی شدن را نمی‌توان پذیرفت» - با اینکه دولت کارگری به تازگی برخی صنایع را در انگلستان ملی کرد. اما او تأکید کرد که در «این مورد خاص اصولاً ملی شدن معتبر و شذنی نیست.» او افزود که انگلستان باید در ظاهر ملی شدن را بپذیرد، اما روی بندهایی که کنترل AIOC را حفظ می‌کند با فشاری کند. در جلسات خصوصی تأکید کرد که «صورت و ظاهر ملی شدن» را بپذیریم، «در حالیکه جوهره کنترل را حفظ کنیم» در گفتگوهای هریمین، انگلستان سعی کرد با واکناری «حق حاکمیت» مسئله را قلب

کند. در مذاکرات واشنگتن، وزارت خارجه انگلیس پیشنهادهای پیش کشیده که می دانست طرف مقابل رد می کند تا در یک مصالحه «کاملاً شرم آور» کار شکنی کند. به همین ترتیب «وزارت سوخت» اظهار داشت: اگر دکتر مصدق استعفا دهد یا کس دیگری جای او بیاید، امکان خلاصی از ملی شدن تمام عیار هست و فعالیت را به شکل نوعی مشارکت ادامه دهیم... بی تردید واکناری کنترل واقعی عملیات نفتی در ایران بیش از این خطرناک است. هر چند کارهایی می توان کرد تا ظاهری مطلوب بر برنامه بیوشاند، نباید فراموش کرد ایرانی ها تاکنون به خطا نرفته اند، هنگامی که می گویند پیشنهادهای مادر اصل، بیوشاندن کنترل AIOC با لباس دیگری است.

در حالیکه مذاکرات کنش می آورد، انگلیس حمله خود را با فشار سیاسی بر آمریکا ادامه داد. در مورد شرکت های نفتی نیاز به تکاپویی نبود. این شرکت ها شاید با اصل ۵۰-۵۰ موافق بودند، اما قطعاً از مفهوم ملی شدن تفر داشتند. در ابتدای بحران، سفیر انگلیس در واشنگتن گزارش داد که شرکت های آمریکایی نگران «بازتاب های احتمالی در مناطق تحت نفوذ خود شامل آمریکای لاتین و اندونزی هستند» «در این شرایط، تفکر آنها همگامی خوبی با نزع اصلی ما دارد، یعنی انگلستان لازم است تا کنترل را حفظ کند». وزیر سوخت یادآور شد که رویال داچ شل نیز همانند AIOC نگران «مسئله کنترل» است و اینکه استاندارد اویل نیوجرسی و سوکونی و کیوم «حد اکثر تلاش خود را می کنند تا وزارت خارجه آمریکا را متقاعد سازند که اگر ملی شدن در ایران نتیجه بد باشد اثرات جامعه باری بر امتیازات آنها خواهد گذاشت». او به AIOC تضمین داد که «شرکت های بزرگ آمریکایی به نفع خود نمی بینند که به توافق با ایران برسند».

نماینده انگلستان در سازمان ملل گزارش داد که هریم، حتی قبل از مأموریت به تهران از طرف شرکت های آمریکایی متقاعد گردیده بود که اعطای امتیازات بیش از حد، برای ارتباط با «سایر کشورهای تولیدکننده نفت» خطر ساز خواهد بود. هریم در بازگشت به انگلستان اطمینان داد که «مصالحه با مصدق غیرممکن است» و دو قدرت لازم است با همدیگر کار کنند تا «دولت تهران تغییر کند». در مباحثات سطح بالا بین وزارت خارجه انگلیس و آمریکا، دومی به اولی اطمینان خاطر می داد که موافق سیاست «حفظ کنترل» هستند.

در بحث های بعدی، دو کشور به این نتیجه رسیدند که «وضعیت در ایران به شدت وخیم شده است» که مصدق از «کنترل» دست برنخواهد داشت؛ که دولت او «اساساً دولتی است» و اینکه شاه را باید «تشویق کنیم تا او را با یک ژنرال ارتش عوض کند» جلسه پیشنهاد کرد که یک گروه تجسس مشترک ایجاد شود تا وضعیت نظامیان و «مسئله وفاداری ژنرال ها به شاه» را ارزیابی نماید. این جلسه در بهمن ۱۳۳۰ تشکیل شد، یازده ماه قبل از اینکه آیزنهاور جایگزین ترومن شود، اما سه ماه پس از اینکه چرچیل جایگزین دولت کارگری شد.

انگلیس یک مبارزه تبلیغاتی نیز شروع کرد، آنها از بی بی سی خواستند تا برنامه های زبان فارسی را دو برابر کند و به جای خبرنگار ناهمیار فعلی در تهران یک خبرنگار دائمی ویژه مستقر سازد که تحت

هیچ شرایطی پر و فسور الول ساتون وابسته مطبوعاتی پیشین که اینک تصور می رفت روحیه طرفدار ایرانی دارد، نباشد. انگلستان همچنین به طور مخفیانه مقالاتی در روزنامه های انگلیس و آمریکا چاپ می کرد. از بعد شخصیتی، روزنامه آیزور، مصدق را همانند یک «ویسپیر کوفته فکر» و «فراکتشاین فاجعه بار» با «سر غول آسا» که «عقل سلیم» در آن رسوخ نمی کند، اما «گر فتار اندیشه بیگانه هراسی» است توصیف کرد. هفته نامه تایم او را مردی «بز دل» توصیف کرد که هر زمان احساساتش با «عقده شهادت» برانگیخته شود، می تواند به طرز خطرناکی «شجاع» شود.

یک یادداشت دست نویس در وزارت خارجه انگلیس اتفاقاً ذکر کرد که سفارت ما در تهران به وابسته مطبوعاتی ما در واشنگتن «یک نجیره پیوسته از مطالب سمی خطرناک فرستاده است که انتشار آن از طریق بی بی سی، بدینی فراوانی ایجاد می کند». او افزود که واشنگتن «استفاده خوبی از این سم می کند». درو پیرسون رئیس سرشناس روزنامه نگاری آمریکا در واشنگتن پست به دروغ ادعا کرد که حسین فاطمی، وزیر خارجه ایران چندین بار به خاطر سوء استفاده از منابع عمومی و دسیسه چینی علیه دربار محکوم شده است. او با حالتی شعار گونه پرسید آیا آمریکایی ها می خواهند چنین شیادی «جلودار کل بحران نفت خاورمیانه شود؟» «این مرد در نهایت تصمیم خواهد گرفت که آیا ما نفت جیره بندی داشته باشیم یا احتمالاً وارد جنگ جهانی سوم شویم». وابسته مطبوعاتی در واشنگتن و سوسه شد تا عموم مردم را با پخش این شایعه که مصدق «به اختیار خود در تریاک فرو رفته است» دچار «وحشت سازد».

مقامات انگلیسی به سایرین و نیز به خود اطمینان دادند که جبهه ملی «چیزی جز جماعتی از ناراضیان نیست» که مصدق یک «شرقی مکار» «وحشی» «ندانم کار» «غیر عادی» «دیوانه» «شبیبه تبهکاران» و «الچول یک ننده» است و اینکه ایرانی ها ذاتاً انسان هایی «زودباور» «خسته کننده» و «خودرئی» هستند، تمایلی به پذیرفتن واقعیات ندارند. «پاپایداری بی ثبات»، «با احساسات روحانی پررزم و راز»، «آماذگی شنیدن سخن منطقی و استفاده از عقل سلیم را ندارند» و «با احساساتی تھی در درونمایه مثبت به این سو و آن سو می روند». در یک سند چابلی با عنوان «مقایسه کلی بین ناسیونالیسم ایرانی و آسیایی» شفر د مقامات عالی رتبه در سایر وزارتخانه ها را آگاه ساخت که ناسیونالیسم ایرانی «اصیل» نیست و شدیداً به یک «دست هدایتگر» نیاز دارد. «رستگاری ایران منوط به اشتغال بیست ساله یک قدرت خارجی است» (تقریباً شبیه اشتغال هائیتی توسط آمریکا).

او افزود که مصدق «نیرنگ باز» «غیر قابل اعتماد» «کاملاً بی وجدان» «کوتاه قد با پاهای خمیده» «شبیبه اسب درشکه به نظر می رسد» و چون از عنوان عالیجناب پر هیز می کند و از خود روی نخست وزیر استفاده نمی کند «اشکارا نامتوازن است». به عنوان آخرین دلیل قاطع، «دختری در یک بیمارستان روانی در سوئیس» دارد. یادداشت چاپی دیگر از سفارت انگلیس در تهران این چنین نظریه پردازی کرد:

اکثر ایرانیان درونگرا هستند. قدرت خیالی پردازی آنها قوی است و طبیعتاً به جانب خوشایندی و سازگاری مسائل روی می آورند. آنها عاشق شعر و

بحث کردن خصوصاً اندیشه های انتزاعی هستند. احساسات قوی دارند که به آسانی تحریک می شود، اما از آزمون نمودن تصورات خود در برابر واقعیت و تسلیم نمودن احساس به عقل، دائماً طفره می روند. آنها فاقد شعور عادی بوده و توانایی فرق گذاشتن بین احساس و واقعیات را ندارند. آوازه دروغگویی آنها تا حدودی ناشی از بی قیدی به حقیقت است تا اینکه یک انتخاب عمدی برای کژاندیشی باشد. این افراط در خیال پردازی و رویگردانی از واقعیات باعث شده است تا توانایی ورود آگاهانه به جزئیات را نداشته باشند. اغلب هنگامی که جهان را به کام خود نمی بینند به تن آسایی و رخوت رجعت می کنند و پشتکار و پایمردی از خود بروز نمی دهند. این تمایل، با اعتقاد به قضا و قدر دینی تشدید شده است. آنها شدیداً فردگرا هستند، فردگرایی از نوع حس تعقیب نفع شخصی و نه آن موردی که پسندیده است و به معنای آزوری انجام امور به دست خود بدون کمک دیگران می باشد. تقریباً همه طبقات دارای احساس شخصی هستند و حاضرند هر کاری را به خاطر پول انجام دهند. آنها فاقد وجدان اجتماعی بوده و حاضر به فلا کردن منافع شخصی در برابر منافع جمعی نیستند. آنها تھی مغز و مغرور بوده و دوست ندارند اعتراف کنند که ممکن است اشتباه کنند. آنها همیشه آمادگی دارند تا سایرین را متهم سازند.

این زخم زبان ها و ناسزاگویی های نژادپرستانه، نباید به عنوان دلیل واقعی برای به شکست انجامیدن مذاکرات تلقی شود، از آنجا که برخی در بررسی های فرهنگی آن را گفته اند، آنها صراً فایز تاب یا نتیجه جانی آن شکست بوده اند. دلیل اصلی شکست مذاکرات، تشخیص انگلیس در مورد وجود تضادهای بنیادی با ایران بر سر کنترل بود. به بیان دیگر، بن بست نه به علت تعصبات نژادی، بلکه به واسطه برخورد منافع اقتصادی بین امپریالیسم و ناسیونالیسم بود.

انگلیس همچنان که منتظر سقوط مصدق بود، فشارهای اقتصادی بر ایران را افزایش داد. آنها دارایی های یونانی ایران در لندن را بلوکه کردند. صدور هر نوع تجهیزات نفتی به ایران را ممنوع کردند. آنها به واشنگتن فشار آوردند تا به ایران کمک نکند. - به ویژه یک وام ۲۵ میلیون دلاری از بانک صادرات و واردات. آنها کارمندان AIOC را ترغیب کردند تا برای ایران کار نکنند؛ برای اطمینان از اینکه همه آنها استعفا می دهند، کارمندان را مطلع ساختند که حقوقشان قابل تبدیل به یوند نیست. با وجود از دست دادن این پرسنل، ایران موفق به اداره پالایشگاه آبادان و چاه های اصلی نفت شد. انگلیس نیز سایرین را ترغیب کرد تا این نفت را نخرند و تهدید کرد از هر کسی که تخلف کند شکایت می کند و چند نفتکش که سعی در شکستن تحریم را داشتند، توقیف کرد. اجرای این تحریم آسان بود، چون اکثریت وسیع نفتکش های جهان در مالکیت شرکت های بزرگ نفتی بود. ایران بنابراین مجبور شد با یک «اقتصاد بدون نفت» ادامه حیات دهد. ایران طرح های عمرانی را متوقف ساخت، استقرارض کرد، حقوق کارمندان را کاهش داد و پول چاپ کرد تا هزینه های آبی را تأمین نماید.

در اوایل سال ۱۳۳۱ مبارزه بین انگلیس و ایران به بن بست رسید، چون به رغم همه فشارها، انگلیس موفق به طرح حریزی عزل مصدق نشد، عمدتاً به این

محمد مصدق
یک سیاستمدار
از طبقه اشراف بود
به عنوان صدای
فسادناپذیر
آرمان های ملی
ظاهر گشت

دلیل که نمایندگان مجلس و نیز سناتورها و شاه، از دشمنی علنی مردم با خود هراس داشتند. انگلیس در تیر ۱۳۳۱ تلاش دیگری کرد، آنها با تأیید و پشتیبانی آمریکا، به شاه و حامیانش در دو مجلس فشار آوردند تا نخست‌وزیری را به احمد قوام بسپارند، سیاستمدار با سابقه‌ای که سال‌های ماید مخالف سیاست خارجی مصدق بود.

اما کل نقشه، به سرعت به یک افتضاح خونین معروف به واقعه سی تیر تبدیل شد. مصدق با پناه بردن به مردم، مدعی شد که صنعت نفت در شرف بازگرداندن شدن به انگلیس است و اینکه شاه با سوء استفاده از نیروهای مسلح در سیاست دخالت می‌کند. او با نقل از قانون اساسی استدلال کرد که شاه باید سلطنت کند، نه حکومت و اینکه نخست‌وزیر باید قدرت نصب رئیس ستاد مشترک و نیز وزیر جنگ را داشته باشد. جماعتی عظیم ابتدا از هواداران جبهه ملی و سپس نهایتاً از کمیونیست‌های حزب توده به خیابان‌ها ریختند و با ارتش به زد و خورد پرداختند و پس از سه روز خون و خونریزی، شاه مجبور شد نه فقط مصدق را به پست خود فراخواند، بلکه مقام وزارت جنگ را نیز به او بدهد.

یک روز پس از بحران، کاردار انگلیس شکایت کرد که شاه «دل و جرأت خود را از دست داده» با اینکه ارتش «انضباط» را حفظ کرده و تلفات کمتر از ۲۰ کشته و ۲۰۰ زخمی بوده است، اما دو روز بعد همان دیپلمات تأیید کرد که «بی‌نظمی‌ها در استان‌ها بسیار بیشتر از آنی بود که ما فکر می‌کردیم و اینکه مردم کنترل شهر اصفهان را در دست گرفتند و تعدد کشته‌ها در آنجا به ۲۰۰ نفر بالغ شده است.» او تأکید کرد که اینک به یک «کودتا نیاز است، چون خود بزرگ‌بینی مصدق در حال تبدیل به بی‌ثباتی روانی است و با او باید مثل یک کودک بهانه‌گیر و سرکش رفتار شود.» او همچنین تأکید کرد که سفیر آمریکالی هندرسون، اینک تصدیق می‌کند که «فقط یک کودتا قادر به نجات ما از این وضعیت است.» مصدق چنان از توده‌های مردم به عنوان منبع قدرت خود تعریف می‌کند که من می‌ترسم جانشینان وی نتوانند او را از طرق قانونی معمول برکنار کنند.» تا آن مقطع، هندرسون مانند اکثر اعضای دولت ترومن، از کاربرد فشارهای اقتصادی و وسایل قانونی برای حذف مصدق حمایت می‌کرد.

روز پس از کشتار ۳۰ تیر ۱۳۳۱، وزارت جنگ انگلیس به وابسته نظامی خود در تهران تلگرافی فرستاد که تحقیقات فوری زیر را انجام دهد: روحیه نیروهای مسلح، وفاداری آنها در صورت «برخورد شدید بین شاه و دولت مصدق» توانایی آنها برای انجام یک کودتا و رهبران احتمالی کودتا، وابسته نظامی که قبلاً گزارش داده بود یونیفورم پوش‌های ارتشی چنان مورد تفر هستند که مردم در خیابان به رویشان آب دهان می‌اندازند، فی‌الوقت چهار رهبر احتمالی برای کودتا را مطرح کرد که در میان آنها ژنرال فضل‌الله زاهدی نیز بود. او با حالت دلداری اشاره کرد که سیاست مصدق برای کوتاه کردن نفوذ نظامیان و بازنیست کردن ۱۳۶ افسر ارشد باعث ناخشنودی افسران ارشد ارتش شده است.

او همچنین تأکید کرد که «کودتا باید به نام شاه انجام شود.» کسانی که با گزارشات وابسته نظامی آشنا بودند، نیازی به توضیح بیشتر نداشتند. شاه از

هنگامی که به سلطنت رسیده بود با وسواس فراوان به بهسازی نیروهای مسلح همت می‌گمارد بیش از آنی که پدرش این کار را می‌کرد. او علاقه شخصی به تمام موضوعات نظامی شامل بازرسی، لباس فرم، پادگان و مانورهای جنگی داشت؛ برای افزایش مخارج نظامی و تسلیحات مدرن فشار می‌آورد، با دقت فراوان مراقب انتصابات عالی در وزارت جنگ، ستاد مشترک، ارتش، ژاندارمری، شهریاری و اطلاعات ارتش بود و مهمتر از همه شخصاً به ارتقاء درجه افراد بالاتر از سرگرد خصوصاً در تیپ‌های تانک زرهی نظارت دقیق داشت. ظاهراً چنین تیپ‌هایی برای هرگونه تلاش کودتا چه به مخالفت یا طرفداری از شاه نقش اساسی داشتند. سفارت آمریکا اشاره کرد که پس از کشتار تیر ۱۳۳۱، شاه همچنان از «وفاداری» شخصی اکثر افسران برخوردار است، هر چند که قدرت انتصاب‌های مهم را از دست داده و دیگر گزارشات هفتگی از ستاد مشترک، شهریاری، ژاندارمری و اطلاعات ارتش دریافت نمی‌کند.

آماده برای کودتا

امید انگلیس برای کودتا با انتخاب آیزنهاور در آبان ۱۳۳۱ افزایش زیادی پیدا کرد. دولت جدید برخلاف سلف خویش، هیچ تردید یا شرمساری در سقوط دولت‌ها و اینکه طرفدار شرکت‌های نفتی شناخته شود نشان نداد. علاوه بر این آشنایی شخصی با بحران نیز در این قضیه دخیل بود، چون جان فوستر دالس وزیر خارجه و برادرش آلن دالس، رئیس سیا، شرکای درازمدت یک بنگاه حقوقی بودند که نمایندگی AIOC را در آمریکا داشت.

آیزنهاور سه هفته پس از انتخاب و پنج هفته قبل از شروع به کار، با آنتونی ادن وزیر خارجه چرچیل ملاقات کرد تا درباره «قضیه ایران» بحث کنند. یک هفته بعد MFC همان قضیه را در لندن با کمیت روزولت رئیس سیا در امور خاورمیانه دنبال کرد. آیزنهاور به محض اینکه سوگند ریاست جمهوری را ادا کرد، ادن را به کاخ سفید دعوت کرد تا «بروش‌های ابتکاری‌تر» برای حل مشکل پیدا کنند. طبق سند ویلبر، این مسئله به سیا و MFC چرخ سبزی داد تا «جنگ عادلانه» را آغاز کنند. انگلستان با یک نقشه کلی به نام عملیات چکمه آمد، آمریکایی‌ها با یک پروژه که در سال ۱۹۴۸ علیه حزب توده با نام بلامن شروع کرده بودند آمدند، دو برنامه با هم ادغام شده و به تراژیکس تغییر یافت. آنها ابتدا دفتر مرکزی را در لندن، سپس در قبرس و با وسایل ارتباطی خوب به انگلیس و ایران مستقر ساختند. برنامه‌های نهایی را چرچیل در ۱۰ تیر ماه و آیزنهاور در ۲۰ تیر امضا کردند. روزولت بدون هرگونه اطلاعی از ایران قدیم و شناخت اندکی از ایران کنونی به «فرماندهی میدان» منصوب گشت؛ او می‌توانست به ایران سفر کند بدون اینکه شناخته شود. به عنوان یک آمریکایی دسترسی راحت به سفارت آمریکا داشت و به عنوان نوه تئودور روزولت و برادرزاده فرانکلین روزولت، شاه به سخنان او به منزله نظر رئیس جمهور آمریکا گوش فرامی‌داد.

نقش انگلیس در کل جریان بسیار ارزشمند بود. اول آنکه آدم‌های وارد به امور ایران داشت. از جمله آنها لین پیمان دیپلمات منزوی مسئول میز ایران بود که از اواخر دهه ۱۳۱۰ در وزارت خارجه کار می‌کرد. در سال ۱۳۳۱ شاه اظهار شکایت کرد که پیمان شخصاً

توطئه کنار گذاشتن پدرش از سلطنت در ۱۳۲۰ را رهبری کرده بود. در بین سایرین نورمن دربی شایر بود که یک آدم کهنه کار MFC مسلط به زبان فارسی و در اکثر سال‌های جنگ جهانی دوم در ایران حضور داشت؛ سرهنگ جفری ویلر که از ابتدای دهه ۱۳۰۰ در داخل و خارج ایران بسر می‌برد و مفسر و مترجم اصلی مذاکرات نفتی اخیر بود؛ روبین زاهنر وابسته مطبوعاتی و متخصص در عرفان اسلامی که بعداً استاد آکسفورد در زبان‌های شرقی و اخلاق شد و البته پروفسور لمبن در لندن که همچنان پافشاری می‌کرد که مصدق باید سرنگون شود. وودهاوس رئیس MFC در تهران، متخصص امور ایران نبود، اما تجربه اسرارآمیز و پرهیجانی از جنگ داخلی یونان داشت.

دوم آنکه انگلیس شبکه غیررسمی در درون نیروهای مسلح داشت. این شبکه که تاریخ آن به جنگ جهانی دوم برمی‌گشت از افسران محافظه کار عمدتاً از خانواده‌های اشرافی تشکیل می‌شد: ژنرال حسن ارفه، سرتیپ‌تمور ختیار، سرهنگ هدایت‌الله گیلان‌شاه و مهمتر از همه، سرهنگ حسن اخوی که برای سال‌ها رئیس اطلاعات ارتش بود. این شبکه عمدتاً از طریق حسن اخوی اعضای خود را ارتقا می‌داد و چپ‌ها را از پست‌های حساس کنار می‌گذاشت و انگلیس را از موضوعات نظامی، به ویژه گزارشات سیاسی افسران همکار خود مطلع می‌ساخت بنابراین MFC «پرونده اسم و رسم داری» از نظامیان جمع‌آوری کرد که بسیار کارگشا بود، چیزی که جایش شدیداً در سیا خالی بود. طبق نظر ویلبر، اکثر تدارکات و آماده‌سازی MFC و سیا در لندن صرف بررسی این گزارشات شخصیتی شد. یک درس روشن که ویلبر از کل ماجرا گرفت این بود که اگر سیا بخواهد چنین کودتاهایی در جای دیگر به اجرا درآورد، ابتدا باید زندگینامه نظامیان را گردآوری کند. به بیان دیگر، اطلاعات شخصی مفصل از «هر آنچه کم‌اهمیت و پیش پا افتاده» است جمع‌آوری کند تا دقیقاً بداند «این افسر چه کسی است، چه چیز او را به همکاری وامی‌دارد، دوستانش چه کسانی هستند و غیره.»

سوم آنکه، انگلیس در سطوح بالا «دوستانی» داشت: ارنست پرون، دوست کودکی شاه از سویس (پرون دائماً در قصر سلطنتی زندگی می‌کرد)، سلیمان بهبودی، رئیس تشریفات دربار، شاپور رپورت‌ر یک زرتشتی از دهلی که به عنوان رایزن سفارت هند در تهران کار می‌کرد و خبرنگار ویژه تایمز لندن و معلم انگلیسی ملکه ژاپوید (پس از کودتا به لقب نایت مفتخر گردید)، آیت‌الله محمد بهبهانی و انگشت‌نما از همه سیدضیا طباطبایی رئیس حزب اراده ملی علناً طرفدار انگلیس. سیدضیا در سال ۱۲۹۸ زندگی سیاسی خود را به عنوان روزنامه‌نگار انگلوفیل شروع کرد، در کودتای ۱۳۰۰ مشارکت داشت و مدت کوتاهی قبل از تبعید رضاشاه نخست‌وزیر شد. از ۱۳۲۰ به این طرف، سفارت انگلیس اغلب برای نخست‌وزیر شدن او فشار می‌آورد، اما شاه که از جاسطیلی‌های او هراس داشت مانع می‌شد. اما در ۱۳۳۲ شاه جلسات هفتگی با او داشت و عمدتاً می‌خواست از دیدگاه‌های طرفدار انگلیسی او سر درآورد. چهارم آنکه انگلیس تماس‌های کمتر مشهود اما

بسیار حیاتی با برخی جایگاه‌ها داشت. این جایگاه‌ها عبارت بودند از: برخی رؤسای ایل‌های بختیاری، بویراحمدی، ذوقفقاری، خمسه، مقدم و قبایل عرب (بختیاری‌ها به تنهایی قادر به تدارک بیش از ۱۰۰۰۰ مرد مسلح بودند). این تماس‌ها همچنین سردبیران دست‌کم سه روزنامه جنگلی داد، آتش و فرمان را دربر می‌گرفت. سه برادران رشیدیان که کالاهای انگلیسی را وارد می‌کردند و هزینه‌های حزب اراده ملی را تأمین می‌کردند (سفارت انگلیس آنها را تحسین می‌کرد که «دوستان وفادار و حقیقی» هستند و «دقت زیادی در یافتن فرصت‌های تجاری» دارند). برادران رشیدیان همچنین ارتباطات مفیدی با بازار داشتند: با شعیان جعفری معروف به شعبان بی‌بخ، سردسته شوروترین اراذل و اوباش، بابزرگترین صنوف قصاب، نانوا، شیرینی‌پز و قناد و با روحانیون سطح میانی که به مجاهدین اسلام محافظه‌کار و گروه مسلحانه فدائیان اسلام مرتبط بودند. وودهاوس برآورد می‌کند که رشیدیان هر ماه حداقل ۱۰۰۰۰ پوند به کیسه روحانیون، سیاستمداران و سردبیران روزنامه‌ها سرازیر می‌کرد. در نهایت، انگلیس به ژنرال زاهدی نزدیک شد که نخستین وزیر کشور مصلح در مهر ۱۳۳۰ بود. زاهدی خود را بهترین داوطلب کودتا معرفی می‌کرد و لاف می‌زد که دامیان زیادی در ارتش دارد. با اینکه توخالی بودن این ادعایش ثابت شد، او تعدادی حامی نظامی داشت که برخی از آنها مثل خودش در دوران جنگ به خاطر داشتن روابطی با آلمان نازی تبعید شده بودند. او همچنین هوادارانی در بین کانون افسران بازنشسته داشت که اکثر اعضایش به تازگی پاکسازی شده بود.

اما نقطه قوت اصلی زاهدی در جناح مذهبی جبهه ملی قرار داشت: آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی، روحانی سرشناس در نهضت ملی (کاشانی و زاهدی در طی جنگ جهانی دوم با همدیگر در اردوگاه انگلیسی‌ها در تبعید بسر می‌بردند). سیدشمس‌الدین قنات‌آبادی، رئیس مجاهدین اسلام و سه نماینده پر سر و صدای مجلس، مظفر، بقایی، حسین مکی و ابوالحسن حائری‌زاده.

در ۱۳۳۱ رابطه بین جناح عرفی (سکولار) و مذهبی جبهه ملی بر سر چند موضوع حساس تیره شد: تفسیر قوانین قرآن، حق رأی زنان، مالیات بر بازار، فروش مشروبات الکلی و انتصابات در مناصب عالی به ویژه وزارتخانه‌های دادگستری و آموزش و پرورش. بنابراین سفارت انگلیس با چنین شخصیت‌های عجیب و غریبی از طریق زاهدی و نیز سیدضیا و رشیدیان در تماس بود. این ارتباطات باعث شد زاهدی ایران را معادل با آلیس از میان آئینه بدانند. او متذکر شد که انگلیس همسایگان عجیب و غریبی پیدا کرده است. در اردیبهشت ۱۳۳۱ زاهدی گزارش داد:

مصاحبه، با دفاع پرشور و احساس پروان از سیاست «زیرکانه» شاه پایان یافت. او ادعا کرد که شاه موفق به جدا ساختن کاشانی، مکی و بقایی از مصلحان شده است و به واسطه نقش شاه، جبهه ملی عملاً موجودیت ندارد. من این ادعا را مورد تردید قرار نمی‌دهم، اما در سوابق رسماً اعلام شده است که جدا ساختن کاشانی و مکی به خاطر عوامل دیگر بوده است و این عوامل را برادران رشیدیان ایجاد و هدایت کردند.

در همین اثنا آمریکایی‌ها هم کارت‌های خود را وارد برنامه کودتا کردند که مهمترین محوطه سفارت بود. از مهر ۱۳۳۱ به بعد سفارت آمریکا اهمیت فراوانی یافت، چون مصلح با اظهار اینکه انگلیس در امور ایران دخالت می‌کند، روابط دیپلماتیک با لندن را قطع کرد. وزارت خارجه انگلیس محاسبه کرد که تعداد کارمندان با مرتبه دیپلماتیک در سفارت آمریکا به ۵۹ نفر بالغ می‌شود، در مقایسه با ۲۱ نفر در سفارت شوروی، ۹ نفر در سفارت فرانسه و ۲۱ نفر در سفارت انگلیس قبل از قطع ارتباط دیپلماتیک. محوطه سفارت آشکارا پذیرای مقامات رسمی سیا با پوشش‌های معمول مثل وابسته فرهنگی، مطبوعاتی، کار و تجاری بود. آمریکا همچنین ۱۳۳ مشاور نظامی داشت که در ارتش و ژاندارمری ایران گماشته شده بودند. این دو هیئت در ۱۳۳۱ تحت رهبری ژنرال رابرت مک‌کلور شروع به کار کردند. او یک متخصص در «جنگ‌های روانی» بود که به تازگی از کره به ایران آمده بود. این مشاوران تماس‌های روزانه‌ای با افسران زمینی به ویژه فرماندهان تانک داشتند. از ۱۳۲۵ به این سو، پتاکون مرتباً به ایران تانک ارسال می‌کرد. فقط در سال ۱۳۳۱، ۲۲ تانک شرم‌نم تحویل ایران داد و بیش از ۳۰۰ افسر برای آموزش به آمریکا رفتند. سفارت آمریکا در سال ۱۳۳۱ با خوشحالی گزارش داد که حتی افسران دست‌چین شده توسط دولت مصلح، «برخورد مساعدی با مشاوران آمریکایی دارند». مک‌کلور و همکاران وی برای آماده شدن در کودتا مه دهان افسران اصلی حتی سرتیپ تقی ریاحی، رئیس ستاد ارتش مورد وثوق مصلح را می‌چشیدند.

ویلبر کارشناس اصلی سیدایران بود. او را اغلب یک «جاسوس نجیب» توصیف می‌کردند و در واقع یک افسر حرفه‌ای بخش سری بود که از دهه ۱۳۱۰ تحت پوشش‌های گوناگون باستان‌شناس، تاریخدان آثار هنری و متخصص در دست‌نوشته‌های جعلی به خاورمیانه سفر می‌کرد. موفقیت پیشین وی حذف تقریبی شاعر معروف ایرانی لاهوتی بود که در مسکو زندگی می‌کرد. ویلبر «خطرات» او را جعل کرد و منتشر ساخت، با این ادعا که آنها به خارج از روسیه قاچاق شده است. لاهوتی بسیار خوشبخت بود که از بدگمانی استالین جان سالم به در برد.

سیا همچنین یک عامل جوان به نام ریچارد کاتم در تهران داشت. او که عضو انجمن فولبرایت و بعداً استاد علوم سیاسی در دانشگاه پترزبورگ شد، نه فقط اطلاعات مربوط به حزب توده را جمع‌آوری می‌کرد و این اطلاعات را به سفارت انگلیس هم می‌داد بلکه در مورد حزب زحمتکشان بقایی، حزب راست افراطی آریا و سومکا (حزب کارگران سوسیالیست ملی ایران) نیز اطلاعات کسب می‌کرد. این دو حزب کوچک، در تقلید از نازی‌ها، به ویژه در تقی‌بهدیان و کمونیست‌ها از همدیگر سبقت می‌گرفتند. رهبران آنها طی جنگ جهانی دوم با زاهدی در تبعید بسر می‌بردند. کاتم همچنین مقالاتی نوشت که در روزنامه‌های مورد حمایت مالی به چاپ می‌رسید. در یکی از مقالات، او ادعا می‌کرد که فاطمی یک اختلاس‌کننده محکوم شده و یک همجنس‌باز مشهور است که به مسیحیت و بهائیت تغییر آئین داده است. از نظر بنیادگرایان چنین اتهاماتی حداقل سه بار مجازات اعدام را به دنبال داشت. تعجبی ندارد که فدائیان اسلام تلاش کردند تا

او را ترور کنند. سیا نیز علاقه‌مند بود تا هر طور هست در شجره‌نامه مصلح اجداد یهودی پیدا کند.

سیا دست‌کم چهار مأمور محلی هم داشت: سرهنگ عباس فرزنگان، احسان لنگرانی و به اصطلاح «برادران بوسکو». سرهنگ فرزنگان یک افسر پلیس که به تازگی از آمریکا برگشته بود و در آنجا دوره فشرده‌ای درباره عملیات پنهانی گذرانده بود. فرزنگان که به ستاد کل ارتش گمارده شده بود، اکثر افسران نیروی زمینی در تهران را می‌شناخت. لنگرانی یک فعال حزب توده بود که به موادمخدر اعتیاد داشت. او با اینکه در رهبری حزب نبود، از یک خانواده مذهبی سرشناس بوده و از اعتبار یک انقلابی بی‌باک برخوردار بود. به بیان دیگر، او یک مأمور مخفی کامل به حساب می‌آمد.

بوسکو‌ها که ویلبر آنها را کیوانی و جلالی می‌نامید، فرخ کیوانی و علی جلالی بودند. اولی گزارشگر روزنامه اطلاعات و گزارشگر نیمه‌وقت دیلی تلگراف بود. بعدی سردبیر نشریه ایران پرستان بود. هر دو ارتباطاتی با باشگاه ورزشی تاج و نیز وزنه‌دارها، لوطی‌ها و جاقوکش‌ها داشتند که با زورخانه‌های سنتی مرتبط بودند. آنها کمک‌های مالی بسیارانه فقط به نشریات خود تزریق می‌کردند، بلکه به کیهان، ملت ایران، ملت ما، آرام، ستاره اسلام و آسیای جوانان نیز می‌دادند. روزولت ذکر می‌کند که سیا بوسکو‌ها را ترغیب کرد تا به راهیمایی توده‌های در روز ورود هریمین به تهران در تیر ۱۳۳۰ حمله کنند. آنچه او قید نمی‌کند این است که حمله به تلفات سنگینی منجر شد و از طریق نازی‌های داخلی دامن زده شد.

در نهایت اینکه، سیا با عناصر مذهبی جبهه ملی ارتباطاتی شکل داد. در آبان ۱۳۳۱، کاردار انگلیس گزارش داد که کاشانی «هیجانات مختلف را فرو نشانده است و با سفارت آمریکا و نیز شخص شاه تماس برقرار کرده است». وزارت خارجه انگلیس از منابع دیگری شنید که حزب زحمتکشان بقایی مبالغه‌سری از آمریکایی‌ها دریافت کرده است. در هفته کودتا، سیا آق‌در به روحانیون پول داد که اصطلاح «دلارهای بهیمنی» بسیار رایج گشت و ارزش بازار سیاه دلار به یک سوم کاهش یافت.

سیا و MI۶ برای آمادگی در کودتا از نزدیک با هم کار می‌کردند تا عزم شاه را راسخ کنند. آنها پیک‌های رده بالایی فرستادند تا به شاه اطمینان دهند که کودتا شدنی است و هر دو ابرقدرت کاملاً پشت او هستند. سرهنگ اخوی، رئیس پیشین اطلاعات ارتش، فهرست افسران ارشد مایل به مشارکت در کودتا را داد. شاهزاده اشرف، خواهر قدرتمند وی، به درخواست آلن دالس از سوئیس به وطن برگشت تا پیام‌های شخصی را از لندن و واشنگتن انتقال دهد. روزولت او را چندین بار مخفیانه به قصر شاه رد کرد تا دلگرمی و قول شخصی از آیزنهاور به شاه بدهد. همینطور سرتیپ نورمن شوارتسکف که از ۱۳۳۱ تا ۱۳۲۸ رئیس هیئت آمریکایی در ژاندارمری ایران بود در اواسط شهریور از تهران دیدن کرد تا همان اطمینان خاطر را تکرار کند. او همچنین فرصت یافت تا با تعلم دیدگان سابق خود دیدار کند و مطمئن شد که آنها در پشت سر کودتا قرار دارند. بالینکه انگلیس و آمریکا، تردید شاه را به شخصیت

ارزیابی انگلیس نشان می‌داد که مسئله اصلی برای مصلح نه افزایش دادن حق امتیاز بلکه حق حاکمیت ملی بود یعنی کنترل بر استخراج تولید و توزیع نفت

«همت مانند» او نسبت می دادند. او دلایلی برای تردید خود داشت. او قول کامل می خواست که افسران ارشد از او حمایت خواهند کرد. او همچنین تعهدات محکمی می خواست که کودتا با کمک همه جانبه آمریکا و توافق نامه نفتی حفظ آبروکننده ای همراه باشد. در ۱۳۳۸ بعد از ترور نافرجمی که علیه او شده، او کودتای کوچکی راه انداخت، قانون اساسی را بازنگری کرد، امتیازات شاهانه را تقویت نمود و اکثر مخالفان را دستگیر کرد، در پایان تشخیص داد که آمریکایی ها از کمک امتناع کردند و انگلستان توافق نامه الحاقی خجالت آوری را ارائه کرده است. برنامه تراژیکس نه فقط «کمک کافی آمریکا» را وعده می داد، بلکه تضمین های کثیفی از انگلستان گرفت که آنها «سریعا به یک توافق نامه نفتی خواهند رسید که ماهیت حسن نیت و انصاف داشته باشد.»

در نهایت اینکه شاه تضمین می خواست که زاهدی در آینده یک تهدید نباشد. زاهدی نامه بدون تاریخی امضا کرد که بعداً استعفا خواهد داد. با کسب این اطمینان ها، شاه نامه خود را در اختیار کودتاچیان گذاشت با یک شرط مهم. او از امضای فرمان سلطنتی برای برکناری مصدق از نخست وزیر خودداری کرد. در حالت شکست خوردن کودتا، او نیاز به انکار داشت. ویلبر مجبور شد امضای سلطنتی را جعل کند که به معنای محملی قانونی برای کودتایی بود که در اصل غیرقانونی بود.

کودتا

در ماه هایی که به کودتا ختم می شد، انگلیس و آمریکا به تشدید آن چیزی پرداختند که ویلبر به عنوان «جنگ اعصاب» و «عملیات تبلیغاتی گسترده با هدف تضعیف هرچه بیشتر دولت مصدق از هر راه ممکن» توصیف می کند. آنها سرگرم به تصویر کشیدن دولت مصدق به عنوان «طرفدار کمونیست ها» «تهدید به اسلام» «باعث نابسامانی عمومی» «قدرت دهنده به سیاستمداران بی دین» و «سوق دهنده عمدی کشور به سمت نابسامانی اقتصادی» بودند. بنا بر نظر هفته نامه تایم، آیزنهاور اعلام کرد که زمانی که مصدق از حل کردن اختلاف با انگلیس خودداری می کند، آمریکا مایل به خرید نفت ایران یا توسعه کمک اقتصادی نیست. سفارت آمریکا اینها را «یک نمونه از مجموعه شوک پردازای ها» توصیف کرد.

عملیات بی ثبات کردن حکومت به فعالیت های تبلیغاتی مخلود نمی شد. تسلیحات فراوانی سریعاً بین قبایل توزیع شد. یک گروه مسلح که از افسران بازنشسته مرتبط با زاهدی و بقایای تشکیل یافته بودند ژنرال محمد افشار طوس، رئیس شهرستانی مصدق را نه چندان بی سرو صدا ربودند. یک چند روز بعد، بدن شکنجه شده وی را در خارج از تهران رها کردند. این حادثه ضربه بزرگی به دولت بود و اثبات کرد که حتی رئیس شهرستانی، آن هم در مرکز شهر تهران از آسیب مصون نیست. آن هشدار واضحی به سایر افسران بود. فضایی از بی ثباتی شدید به وجود آمد و شایعاتی منتشر گشت که دیگران نیز در فهرست ربودن قرار دارند. هنگامی که مصدق دیدارهای عمومی را لغو و برقی و فتق امور کشور در منزل مسکونی خود پرداخت، مطبوعات غربی ادعا کردند که او دچار بدگمانی و احساس برانگیزی شده است. یک یادداشت در وزارت خارجه انگلیس به طرز دو پهلوئی اظهار

می کرد: «شاید طرح چنین شایعه ای کاملاً مطلوب باشد که کمونیست ها در حال توطئه علیه جان مصدق هستند و سعی دارند مسؤلیت آن را برعهده انگلستان بیندازند.» در همین راستا، لنکرانی در خانه یک روحانی سرشناس بمب کار گذاشت و سپس جزوه هایی به نام حزب توده برای سایر روحانیون ارسال کردند که وعده طلوع قریب الوقوع یک دولت «بی خدا» جدید درخشان را می داد. این اعمال عده ای از جمله رهبران آتی جمهوری اسلامی را به وحشت انداخت.

ویلبر همچنین می نویسد که مقالات مناسبی در روزنامه های غربی چاپ شده و سپس در روزنامه های ایران ترجمه می شد. نشریاتی از قبیل نیوزویک سر و صدا راه انداختند که کشور در آستانه افتادن به دامن کمونیست ها است. آنها ادعا کردند که حزب توده در جنبه ملی نفوذ کرده است که اعضای اصلی دولت مثل فاطمی، عبدالعلی لطفی و وزیر دادگستری و مهدی آذر وزیر معارف سمپات های مخفی کمونیست ها هستند؛ که مصدق در حال انجام یک معامله با شوروی هاست و اگر این کار را نکند حزب توده آماده برای یک شورش مسلحانه است.

در طول بحران، «خطر کمونیسم» بیشتر یک ابزار شعاری بود تا اینکه یک مسئله واقعی باشد. یعنی آن بخشی از گفتمان جنگ سرد بود. دولت های انگلیس و آمریکا معمولاً به همدیگر درباره «سیاست بی طرفی» مصدق شکوه می کردند. آنها کاملاً خوب می دانستند که به اصطلاح «سمپات های» کمونیستی، ملی گرایان باوفایی هستند (پس از کودتا برخی از آنها به آمریکا پناهنده شدند). آنها همچنین می دانستند که حزب توده با اینکه بزرگترین سازمان سیاسی کشور بود، در موقعیت گرفتن قدرت نبود. با اینکه حزب توده ۲۰ هزار عضو و ۱۱۰ هزار هوادار داشت، قابل مقایسه با قبایل مسلح و ارتش ۱۲۰ هزار نفری نبود. مهمتر اینکه، انگلیس و آمریکا اطلاعات داخلی کافی داشتند که حزب توده هیچ برنامه ای برای آغاز شورش مسلحانه ندارد. در آغاز بحران زمانی که دولت ترومن تحت تأثیر یک مصالحه احتمالی قرار گرفت، آلن برنر خطر کمونیست تأکید کرد و هشدار داد اگر به مصدق کمک نشود حزب توده قدرت را به دست می گیرد. وزارت خارجه انگلیس با زیرکی پاسخ داد که توده هیچ خطر واقعی ندارد، اما در شهریور ۱۳۳۲ زمانیکه وزارت خارجه انگلیس به ادعای آیزنهاور واکنش مساعد نشان داد که حزب توده در شرف به دست گرفتن قدرت است، آچسن اینک حاضر جوابی کرد که چنین خطری از جانب کمونیست ها وجود ندارد. آچسن آنقدر صادق بود که این مسئله را که علم کردن حزب توده ابزاری برای گمراه کردن بوده است، تأیید کند.

برنامه کودتا به طرز جالبی ساده بود. در نیمه یک شب، سرهنگ نعمت الله نصیری، فرمانده گارد سلطنتی ۷۰۰ نفره، با برداشتن یک نفر بر زرهی، شش افسر و دو کامیون سرباز و یک فرود ناگهانی، رئیس ستاد ارتش و وزرای مهم که منزل اکثر آنها در شمال تهران نزدیک پادگان های سلطنتی بود را بازداشت می کند. پس از آن به محل سکونت مصدق رفته و دستور شاه برای عزل او را تسلیم می دارند. اگر مصدق از اطاعت دستور سرپیچی کرد، نصیری او را هم دستگیر می کند. در همین اثنا، گروه دیگر از

گارد سلطنتی خطوط تلفن به بازار را قطع کرده و مراکز اصلی ارتباطی و نیز دفتر مرکزی ستاد مشترک را به تصرف درمی آورند. در همان زمان، زاهدی یک کاروان از تانک ها را به ایستگاه رادیو گسیل می دارد و در آنجا فرمان شاه که او را به نخست وزیری منصوب کرده است می خواند.

انتظار مقاومت اندکی می رفت. گاردهای محافظ مصدق سلاح سبک داشتند. این کاردها با اینکه تحت هدایت سرهنگ علی دفتری یک ملی گرای وفادار و خواهرزاده مصدق قرار داشتند، اما فرماندهی اصلی آنها برعهده ژنرال محمد دفتری بود که به رغم ارتباط فامیلی با نخست وزیر، مخالفانه با سلطنت طلبان همکاری می کرد. مهمتر اینکه مک کلور و اخوی به سرعت اکثر فرماندهان تانک ها را با خود همراه ساختند، خصوصاً آنهایی که در پادگان های بزرگ سلطنت آباد در شمال تهران بودند. یک افسر بعدها نوشت که در روزهای منتهی به کودتا، مشاوران نظامی آمریکا و نیز سرهنگ اخوی و فرزندان از پادگان ها بازدید کردند. و به فرماندهان گفته که مصدق تنها مشکل بر سر راه یک مصالحه مناسب نفتی است. طبق برنامه انتظار می رفت طرفداران کاشانی در خانه بمانند به ویژه از آن جهت که آیت الله بهبهانی از آیت الله العظمی بروجردی یک فتوای جدید علیه کمونیسم گرفته بود.

در رابطه با حزب توده و اعضای باقیمانده جنبه ملی حزب ایران، حزب ملت ایران و نیروی سوم که به خیابان ها می ریزند، طراحان کودتای تردید آنها را درهم می کوبند. از پنج تیپ مستقر در تهران، چهار تا تیپ های کوهستان اول، کوهستان دوم، زرهی اول و زرهی دوم تحت هدایت مستقیم سلطنت طلبان بودند. فقط یک تیپ تیپ کوهستان سوم تحت فرماندهی یک ملی گرا، سرهنگ عزت الله ممتاز بود. اما حتی معاون وی در اردوی سلطنت طلبان بود. پس از تیر ۱۳۳۱، سر تیپ ریاحی، رئیس ستاد مشترک، این پنج تیپ را تحت فرماندهی ملی گرایان قرار داد که اکثر آنها، مثل خودش، طرفدار حزب ایران و قانع التحصیل از دانشگاه های نظامی فرانسه بودند. اما اکثر یگان های زمینی در دست سلطنت طلبان تعلیم دیده در آمریکا و انگلیس باقی ماند. سرهنگ اخوی و فرزندان به روزولت و نیز شاه اطمینان دادند که اکثر ۴۰ فرمانده نیروی زرهی در تهران از کودتا حمایت خواهند کرد. از تیپ کوهستان سوم ممتاز انتظار مقاومت چندانی نمی رفت، چون آن یک گروه پیاده نظام بود. در حالت بعید مقاومت تیپ ممتاز، سلطنت طلبان می توانستند روی پشتیبانی تانک هایی حساب کنند که سرهنگ بختیار از کرمانشاه و سرهنگ ولی الله قرنی از رشت اعزام می داشتند. ویلبر افتخار می کرد که سیا «یک سنت» صرف خرید این افسران نکرد.

برای اینکه به کودتا ظاهری از حمایت مردمی داده شود، رشیدیان و برادران بوسکو، اعضای سومکا، آریا و فدائیان اسلام، ورزشکاران از باشگاه تاج و نیز لوطی ها، جاقو کش ها و مفت خور ها از محلات بدنام رادربازار گرد می آوردند. این جماعت از همه رنگ به سمت ایستگاه رادیو حرکت می کردند و در طی مسیر، منزل وزرای دولت و نیز دفاتر سازمان های طرفدار مصدق را غارت می کنند. در ایستگاه رادیو به دهقانان ملحق می شوند که کامیون های ارتشی از زمین های

سیدضیا و ژنرال ارفع در اطراف تهران آورده‌اند. به عبارت دیگر وظیفه اصلی این جماعت فراهم ساختن اثرات جانبی پوپتین برای کودتا بود.

برنامه در آخرین ساعات روز ۲۴ مرداد به اجرا درآمد، اما به سرعت به هم ریخت؛ چون یک عضو گارد سلطنتی به احتمال زیاد یک عضو مخفی حزب توده رهبران حزب را با خبر ساخت و آنها نیز به مصدق خبر دادند. ریاحی رئیس ستاد مشترک، قوای کمکی را به محل سکونت نخست‌وزیر از تپ کوهستان سوم اعزام کرد. هنگامیکه نصیری در نیمه شب وارد خانه مصدق شد او فاطمی و دو وزیر دیگر را دستگیر کرده بود نه فقط با گاردهای قبلی، بلکه با سربازان نیروی زمینی که سلاح سنگین داشتند برخورد کرد. به جای اینکه نصیری مصدق را دستگیر کند، مصدق نصیری را دستگیر کرد. مصدق دستور شاه را در کارزار دانسته و نادیده گرفت، با این استدلال که شاه نمی‌تواند آن را امضا کند، چون او اختیار قانونی برای عزل نخست‌وزیر را ندارد.

پس از این افضاح، ریاحی به سرعت مظلومین مشخصی را دستگیر کرد: افسران گارد سلطنتی، پرون و بهبودی در قصر شاه، سرهنگ اخوی، بقایی و مکی از مجلس و ژنرال نادر باتماقلیچ از کانون افسران بازنشسته. اما همه آنها را در یک زندان با امکانات امنیتی پایین جای دادند، حتی به اخوی اجازه داده شد تا در یک بیمارستان بستری شود با این استدلال که شدیداً مریض است، اما ریاحی موفق شد تا سه تانک را در اطراف ایستگاه رادیو و یک گردان کامل از تپ کوهستان سوم با سه تانک را در مجاورت منزل نخست‌وزیر مستقر سازد. این اقدامات یک احساس کاذب از امنیت به دولت داد. شاه با شنیدن خبر شکست کودتا، با یک هواپیمای تک موتور به بغداد گریخت، طراحان کودتا در قبرس دلسرد و ناامید شدند؛ اما در تهران روزولت به فکر طرح جدیدی افتاد. او حتی تهدید کرد هر کسی که حرف از شکست و ناامیدی بزند را خواهد کشت. در این طرح جدید، چهار تپ سلطنت طلب، دستگیری مقامات دولت مصدق و نیز اشغال مراکز استراتژیک را بر عهده دارند. در حالیکه تانک‌های کمکی از رشت و کرمانشاه وارد تهران می‌شوند. اما برای اینکه چهار تپ سلطنت طلب بتوانند مهمات را از انبارهای شدیداً تحت مراقبت به دست آورند و بدون برانگیختن یک صدمه حرکت کنند، روزولت اندیشه بکری به کلاهش زد. او گفت به مصدق با احضار تپ‌های خودش کلک می‌زنیم. ویلبر و نیز روزولت و وودهاوس این نوآورانه‌ترین جنبه از کودتا را خارج از محاسباتشان نگه داشتند، به طوری که سفیر آمریکا را درگیر نکردند. طرح جدید در ۲۸ مرداد به اجرا گذاشته شد.

دو روز قبل در ۲۶ مرداد هندرسون درخواست یک جلسه فوری با مصدق کرد. به محض تلاش ناموفق برای کودتا، به سرعت با یک هواپیمای ویژه نظامی به تهران برگشت. او به مدت ۱۱ هفته غایب شده بود تا از خارج به کودتا کمک کند و نیز در هنگام تحقق سقوط مورد انتظار، دور از انظار باشد. در فرودگاه، پسر مصدق و یک گروه از گاردهای نظامی به او خوشامد گفتند. پسر مصدق آنجا بود تا مسیر را برای سفیر آمریکا باز نگه دارد، سربازان، سفیر را در برابر جمعیت خشمگین محافظت می‌کردند که در خیابان‌ها از دحام

کرده و شاه را محکوم می‌کردند و خواهان جمهوری بودند و مجسمه‌های سلطنتی را پایین می‌کشیدند. با اینکه اکثر این تظاهرات، واکنش‌های خودجوش علیه تلاش برای کودتا بود، برخی از این تظاهرات را لنگرانی، برادران رشیدیان و بوسکو ترتیب داده بودند. طبق نظر ویلبر، این مأموران دفاتر حزب ملت ایران را سوزاندند و فروشگاه‌های مرکزی شهر تهران را همگی به نام حزب توده غارت کردند.

هندرسون در بعلاظ ظهر ۲۷ مرداد جلسه خصوصی با مصدق داشت. یک خلاصه گمراه‌کننده از این گفت‌وگو را خود هندرسون برای وزارت خارجه آمریکا فرستاد. اما متن مفصل‌تری از آن در یک مقاله عمومی روشنگرانه در هفته‌نامه تایم منتشر شد. هندرسون به این نکته اشاره کرد که واشنگتن مطمئن نیست که آیا مصدق هنوز نخست‌وزیر قانونی هست یا خیر. مصدق واکنش نشان داد که طبق قانون اساسی، مجلس حق انتخاب نخست‌وزیر را دارد و بنابراین او تا زمان شروع مجلس بعدی همچنان بر سر کار باقی خواهد ماند؛ او تأکید کرد که انتخابات مجلس جدید در آینده نزدیک برگزار خواهد شد.

هندرسون باین هشدار ادامه داد که ایران نمی‌تواند انتظار حمایت آمریکا را داشته باشد. در حالیکه جمعیت در خیابان‌ها اموال آمریکایی‌ها را تهدید می‌کنند و فریاد می‌زنند «یانکی به خانه‌ات برگرد!» او تهدید کرد که همه آمریکایی‌ها کارمندان سفارت و نیز زنان و کودکان ایران را ترک می‌کنند، مگر اینکه اقدام آبی و قاطعی برای ایجاد نظم و قانون صورت گیرد. این سخن مثل یک اولتیماتوم به نظر می‌رسید: اگر چنین اقدامی صورت نگیرد، آمریکا مصدق را به عنوان رئیس یک دولت قانونی به رسمیت نخواهد شناخت. بالعکس هندرسون به طور حتمی قول داد اگر چنین اقدامی صورت بگیرد، آمریکا پرداخت کمک‌های بیشتر را مورد بررسی قرار می‌دهد. مصدق در حضور هندرسون به فرماندار نظامی تهران تلفن کرد و به او دستور داد تا از نیروهای لازم برای پاکسازی خیابان‌ها استفاده کند. تایم تفسیر کرد که «پس از این گفت‌وگو اوضاع به سرعت شروع به تغییر کرد» و «اشتباه سرنوشت‌ساز» مصدق این بود که اجازه آزاد گذاشتن ارتش را داد.

مصدق نه فقط تظاهرات خیابانی را ممنوع کرد، بلکه همچنین ژنرال دفتری، خواهرزاده خود را که مخفیانه با کودتاجیان همکاری می‌کرد به ریاست شهربانی و نیز فرماندار نظامی تهران منصوب کرد. جبهه ملی و نیز حزب توده که مشتاق تشکیل یک جبهه واحد بودند، از حامیان خود خواستند تا خیابان‌ها را ترک کنند. سفارت آمریکا به واشنگتن تلگراف زد که مصدق شخصاً به ارتش دستور داد تا وارد خیابان‌ها شود. در یک کالبدشکافی بعد از کودتا، سفارت انگلیس خاطر نشان کرد که «دستور مصدق برای برهم زدن تظاهرات در سقوط او بسیار مؤثر بود.» به همین ترتیب، وزارت خارجه انگلیس بر تفسیر روی یک گزارش سانسور شده سفارت آمریکا تأکید کرد که «لحظه حیاتی» در کل بحران زمانی فرارسید که مصدق ارتش را به داخل خیابان‌ها فرستاد.

بنابراین ۲۷ مرداد در حالی آغاز شد که طرفداران مصدق از حضور در خیابان‌ها خودداری کردند، اما تپ‌های سلطنت طلب و نیز پلیس و ژاندارمری به

سمت قلب پایتخت حرکت کردند با دستورانی از خود دولت تا نظم و قانون را برقرار سازند. مهمتر از همه اینکه، تپ‌زهی اول به آسانی سوخت و مهمات برای ۳۲ تانک خود را از سر رشته‌داری در یادگان‌های سلطنت آباد تهیه کرد. در همین اثنا، تپ کوهستان سوم طرفدار مصدق در یادگان‌ها باقی ماند، مطمئن از اینکه این جایگاهی سربازان به خاطر حمایت از خود دولت است. تپ‌های سلطنت طلب به محض اینکه وارد شهر شدند، سرعاطر ح اولیه کودتا را اجرا کردند. آنها مراکز ارتباطی اصلی و ایستگاه رادیو را اشغال کردند، خطوط تلفن به بازار و تپ کوهستان سوم را قطع کردند، زندانیان سلطنت طلب (گارد سلطنتی و نیز سر دسته ارادل و اوپاش و قاتلان افشار طوس) را آزاد کردند و رئیس ستاد مشترک و تعدادی از وزیران مهم را دستگیر نمودند.

در همین حین، سربازان نیز به همراهی مردم از همه‌جور قماش‌ی پرداختند که از جنوب تهران به راه افتاده بودند و دفاتر پنج سازمان بزرگ و هشت روزنامه را می‌سوزاندند. تعجبی ندارد که روزنامه‌نگاران غربی آنچنان سرگرم بودند که نتوانستند از این «نمایندگان واقعی عامه مردم» عکس بگیرند. یکی از چنین روزنامه‌نگارانی به طور اتفاقی ذکر می‌کند «جماعت سلطنت طلب» - مسلح با چماق که شمار آنها کمتر از ۵۰۰ نفر بود و فقط با ورود سربازان، پلیس و ژاندارمری‌ها به سه هزار نفر رسیدند. روزنامه‌نگار دیگری آن را یک «تظاهرات مضحک و مسخره» نامید. در میان این جماعت احتمال می‌رود تعدادی از طرفداران کاشانی نیز بوده باشند، یک دیپلمات عراقی گزارش داد که شاه، یک روز بعد از بازگشت پیروزمندانه‌اش، «در یک اقدام غیرمنتظره به منزل کاشانی رفت و او را ملاقات کرد و از وی به خاطر همکاری در بازگرداندن سلطنت تشکر نمود.»

اقدام نهایی در بعلاظ ظهر اتفاق افتاد، هنگامی که ۲۷ تانک شرمین محل سکونت مصدق را که توسط گردان سرهنگ ممتاز و سه تانگ وی محافظت می‌شد، به محاصره در آوردند. جنگ به مدت سه ساعت طول کشید و ساختمان را به تلی از خاک تبدیل کرد. در هنگام محاصره، رهبران حزب توده به مصدق پیشنهاد کمک کردند، اما او نپذیرفت حال به این دلیل که یک ارزیابی واقع‌بینانه از قدرت آنها داشت یا چون هنوز به حرف هندرسون باور داشت (حتی در هنگام محاکمه او علناً آمریکا را متهم نساخت) مصدق ممکن است از آن جهت چنین عمل کرد که از خشونت پرهیز داشت؛ کسانی که با او دستگیر شدند بازگو کردند که مصدق حتی از توسل به جبهه ملی خودداری ورزید. یک وزیر توضیح داد که او می‌خواست به هر قیمتی شده از جنگ داخلی جلوگیری کند، زیرا چنین جنگی می‌توانست به تجزیه ایران توسط انگلیس و شوروی بینجامد.

طبق نظر گزارشگر نیویورک تایمز، کسی که در طول کودتا در سر صحنه حاضر بود، تلفات در جنگ شدید تن به تن بیرون از منزل نخست‌وزیر به ۱۰۰ مجروح و ۳۰۰ کشته رسید. تلم بر آورد مشاهلی دارد، اما آرنولد دیورچرگراس خبرنگار وقت نیوزویک و سردبیر آتی واشنگتن تایمز که یک هفته بعد وارد شد، ادعا می‌کند که فقط ۶۳ نفر در «این بی‌زاری عمومی» علیه مصدق کشته شدند. به طور مشابه، کریستین

**وزارت خارجه انگلیس:
از نظر جنگ طبقاتی
نهضت تحت رهبری
مصدق**

**یک حرکت انقلابی
از جانب سه طبقه
فرو دست
علیه طبقه فرادست
و انگلستان بود
که با آن طبقه
شناسایی می‌شد**



ساینس ماینیتور ادعا می کند که یک «شورش مردمی» اتفاق افتاد، چون شاه «بیرال»، «ترقیخواه» و یک «قهرمان واقعی اصلاحات» بود، در حالیکه مصدق «بوجگر» «مخدخارجی» و «دریک حکومت عوام توده ای افراط کرد».

البته معهود روزنامه های منتشره در تهران پس از کودتا، از ذکر ارقام تلفات خودداری ورزیدند و در عوض به قلم فرسایی شیوا در این باره پرداختند که چگونه «مردم وطن پرست» بازار، محلات فقیر جنوب شهر و «حتی روستاهای مجاور تهران» با شوق و ذوق به خیابان های مرکز تهران ریختند تا ارادت ابدی خویش را به شاه خود ابراز دارند.

گردو غبار کودتا هنوز فرو نشسته بود که آن نهارور به حاضران در کاخ سفید گفت که ارتش وطن پرست همراه با مردم به دلیل یزازی از کمونیست و عشق به سلطنت «کشور را نجات دادند». این جمله، طرز بیان سه دهه آینده را تعیین کرد خصوصاً برای دانشگاهیانی که «اطلاعات درونی» دارند. پتر آوری دانشیار زبان فارسی در دانشگاه کمبریج ادعا کرد که به خاطر نقاط ضعف مصدق، «موج» کاملاً علیه او «برگشت» نقاط ضعفی چون بدخلقی، عشوه گری با حزب توده، روش های دیکتاتورمانه و البته ناتوانی در مصالحه با انگلستان. جورج لنگروسکی پروفیسور علوم سیاسی در برکلی می گوید که مردم غیر نظامی «از جان گذشته» بدون دخالت سربازان خارجی، استقلال «کشورشان» را با جنگ قهرمانانه برای برکناری «نخست وزیر بداندیش» حفظ کردند. به همین ترتیب، ریچارد کاتم حتی بعد از سرخوردگی از سیا و شاه ادعا می کند که ۲۸ مرداد عمده تأیید «قیام خودجوش» بود که حکایت از ترس مردم کشور از کمونیسم و «آلمیدی و یأس» از مصدق داشت.

پیامدهای ناگوار کودتا

کودتا سرآغازی بر ملی زدایی صنعت نفت شد.

دولت جدید امتیاز را به کنسرسیومی متشکل از شرکت های بزرگ داد. در حالت نظری، شرکت ملی نفت ایران مسئول باقی ماند، اما در واقعیت امر این کنسرسیوم کنترل کامل بر مدیریت، پالایش، تولید و توزیع نفت کسب کرد. در این کنسرسیوم، ۴۰٪ سهام کنترل کننده به شرکت نفت ایران و انگلیس تعلق داشت که به بریتیش پترولیوم تغییر نام داد، ۱۴٪ به متحد آن شرکت رویال شل تعلق گرفت (بنابر این رأی اکثریت در اختیار انگلستان بود)، ۲۰٪ به گروهی از شرکت های آمریکایی رسید و ۲۶٪ باقیمانده به شرکت دولتی فرانسه داده شد. کنسرسیوم ۵۰٪ سود را به ایران می داد. به گفته کاردار جدید انگلیس، «یک فرمول» پیدا شد که «به کنسرسیوم آن نوع کنترلی می داد که ضروری تلقی می کردند». برای اینکه معامله به دهان ایران شیرین تر بیاید، آمریکا ۴۰ میلیون دلار کمک به ایران ارسال کرد علاوه بر ۲۸ میلیون دلاری که در شهریور ماه فرستاد و ۵ میلیون دلاری که روز بعد از کودتا مخفیانه تحویل ایران داد.

کودتا همچنین آغاز دوره ای از سرکوب سیاسی بود. به محض پایان یافتن کودتا، ارتش اقدام به دستگیری مصدق، نزدیکترین وزیران و حدود ۱۲۰۰ فعال سیاسی حزب توده کرد. این ارقام در شهریور ۱۳۳۳ به ۴ هزار نفر رسید، چون اطلاعات ارتش با کمک سیا یک سازمان ۵۲۰ عضوی توده را درون نیروهای مسلح کشف کردند. این ارقام شگفت آور برخی را متعجب ساخت که چرا حزب توده برای کودتا پیش دستی نکرد. در واقع کل این تعداد نسبت به رقم کل نظامیان که بیش از ۱۵ هزار افسر و ۵۱ هزار درجه دار بودند، ناچیز بود. به علاوه اکثریت این ۵۲۰ نفر دانشجوی دانشکده افسری، پزشک، مهندس، استاد و افسران در شهرهای، ژاندارمری و پیاده نظام و عمدتاً در استان ها بودند. فقط ۲۶ نفر در سواره نظام و فقط دو نفر فرماندهی تانک در تهران را داشتند (یکی در دفاع از منزل مصدق کمک کرد و دیگری بیرون از ایستگاه رادیو می جنگید).

رژیم جدید کلاً به مدارا با جبهه ملی پرداخت، اما خشونت زیادی علیه حزب توده به کار برد. مصدق و نیز اکثر وزرا و افسران نظامی مورد وثوق وی به سه سال حبس محکوم شدند. محاکمه علنی مصدق به یک شرمساری برای حکومت تبدیل شد؛ به جای اینکه دادگاه نظامی مصدق را محاکمه کند، او موفق شد دادگاه را به محاکمه بکشد. از وزرای وی فقط فاطمی اعدام شد؛ پس از تلاش اولیه و ناموفق کودتاچیان، فاطمی پیشنهاد ایجاد جمهوری را داد و بعد از ۲۸ مرداد در مخفیگاه حزب توده پنهان شد و برای اتحاد جبهه ملی با حزب توده تلاش می کرد. رفتار خشونت بار گریبانگیر حزب توده شد. در فاصله سال های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۷، ۱۱ نفر از اعضای آن زیر شکنجه جان دادند، ۳۱ نفر اعدام شدند، ۵۲ نفر محکوم به مرگ شدند (محکومیت آنها به حبس ابد تخفیف یافت)، ۹۲ نفر دیگر به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم شدند و صدها نفر دیگر به حبس از یک تا ۱۵ سال محکوم شدند.

بر طبق گزارشات سفارتخانه های آمریکا و انگلیس، نخستین اعدام ها جلوه هایی از «خونریزی علنی» نشان می داد، اما اعدام های بعدی را مخفیانه اجرا کردند تا «از جرح عمومی» را بر نیانگیزد، زیرا «شجاعت ظاهری» و «جسارت سازش ناپذیرانه» محکومین به

مرگ را نشان می داد و چون جوتهای آتش از تیراندازی به آنها خودداری می کردند و از همه مهمتر اینکه، این «سوءظن سراسری» به چشم می خورد که آمریکا به شاه فشار آورده است تا چنین رفتار «غیرایرانی» را انجام دهد.

این سوءظن ها کاملاً موجه بود. وزارت خارجه انگلیس توضیح داد که دامنه گسترده سرکوب ها به این خاطر بود که رژیم «می خواست دولت آمریکا را که انتظار بالایی داشت تحت تأثیر قرار دهد». در یک بررسی مفصل راجع به حزب توده، سفارت آمریکا استدلال می کرد که فقط سرکوب گسترده، حزب را مضمحل می کند و بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی تأثیر اندکی دارد، چون اکثر اعضای حزب از متخصصان اداری یا کارگران کارخانه با حقوق نسبتاً بالا بودند. گزارش پیشنهاد می کرد که «سرکوب تا مدتی دیگر ادامه یابد، چون طبق این اصل که یک پای شکسته گچ گرفته شده مانع از حرکات زیانبار می شود تا شکستگی به سلامت جوش بخورد». گزارش با لحن تهدیدآمیزی افزود: «این مفهوم که کمونیسم به سرکوب دامن می زند، شایع شده خود کمونیست ها است».

طرح اولیه تراژیک هشدار می داد که اگر عملیات شکست بخورد، آمریکا دچار یک «پس ضربه» جدی می شود اصطلاح سیا برای خسارت دیدن به شکل قطع روابط دیپلماتیک و اخراج همه آمریکایی ها از ایران البته کودتا موفق شد و چنین «ضربتی» بر آمریکا وارد نشد. اما اگر هر کدما از بر نامه ریزان اولیه هنوز زنده بودند، آنها احتمالاً تأیید می کردند که پیامدهای بلندمدت کودتا قطعاً فاجعه بار بوده است. کودتا چهره آمریکا را با قلم موی انگلیسی مخلوش ساخت: ذهنیت «قدرت استعماری» به ایرانیان داد، ذهنیتی که بی اعتمادی عمیق بین ایران و آمریکا به وجود آورد. کودتا یک نظام دیکتاتوری برپا ساخت که هر روز فاسدتر و غیرمردمی تر می شد. میخی بر تابوت همان نظام سلطنتی فرو کرد که به نحو جلدانشدنی به قدرت های شاهنشاهی مرتبط گشته بود. باعث بی اعتباری ارتش شد، چون به عنوان عامل شاه، سیا و MI۶ شناخته می شد. باعث نابودی احزاب عرفی هم حزب توده و جبهه ملی گشت و راه را برای ظهور جناح های مخالف مذهبی هموار نمود.

مصدق «بیطرف» جای خود را به خمینی «اصول گر» داد. نهضت مصدق توانست راهی ملی را به ارمان آورد؛ اما همان راهی نهایتاً به شکل نهضت خمینی وارد عمل شد. تأثیر گذاری کودتا بر فرهنگ ایرانی نیز به همین میزان عمیق بوده است؛ این بدگمانی که «دست های خارجی» نابکار و شیطانی ایران را کنترل می کنند و اعتقاد راسخ بر این که فقط با اعمال زور و قوه قهریه می تواند مانع از تکرار کودتای ۱۳۳۲ شد. خلاصه اینکه، کودتا ضربه ای سخت بر لبر لیسیم و نیز سوسیالیسم و ناسیونالیسم عرفی (سکولار) وارد کرد. در سال ۱۳۵۹ به مناسبت چهاردهمین سالمرگ مصدق علی خامنه ای که در آن زمان شاکرد نسبتاً ناشناخته خمینی بود و اینک رهبر جمهوری اسلامی است، اعلام کرد: «امام ائمه (مصدق) کبیرال نیستیم که سیا بتواند نابودمان کند». چنین گرایش و طرز فکری هم چنان سایه طولانی خود را بر ایران معاصر می اندازد.



استقبال از اولین هیئت مدیره شرکت ملی نفت

منابع

- احمدی، حمید «پروژه تاریخ شفاهی چپ ایران» ۹۵ - ۱۹۸۵. برلین، آلمان.
 - امیر خسروی، بابک «نظر از درون به نقش حزب توده ایران» ۱۳۷۵. تهران.
 - آوری، پیتر «ایران مدرن» ۱۹۶۵. لندن.
 - بیل، جیمز و ویلیام راجر لوئیس (ویراستار). «مصدق، ناسیونالیسم ایرانی و نفت» ۱۹۸۸.
 - بزرگمهر، اسفندیار «کاروان عمر» ۱۹۹۳. لندن.
 - جوانشیر، ف. «تجربه بیست و هشت مرداد» ۱۳۵۹. تهران.
 - خسرویپناه، محمد «سازمان افسران حزب توده ایران» ۱۳۷۷. تهران.
 - داورپناه، ایرج و موسوی فشارکی «مصاحبه در رابطه با حمله به منزل دکتر مصدق در ۲۸ مرداد» اطلاعات، ۲۸ و ۲۹ مرداد ۱۳۵۸.
 - زیبایی، علی «کمونیسم در ایران» ۳۶ - ۱۳۳۴. اسناد منتشر نشده پلیس مخفی ایران.
 - علم، مصطفی. «نفت، قدرت و اصول: ملی شدن نفت ایران و پس از آن» ۱۹۹۲. لندن.
 - سررشته، حسن «خاطرات من» ۱۳۶۷. تهران.
 - سیف‌زاده، حمید «حافظه تاریخ افشار طوس کی بود؟» ۱۳۷۳. تهران.
 - کیانوری، نورالدین «خاطرات» ۱۳۷۱. تهران.
 - کی استوان، حسین «سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم» ۱۳۲۹. تهران.
 - لاجوردی، حبیب «پروژه تاریخ شفاهی ایران» ۱۹۹۳. دانشگاه هاروارد.
 - فرمانفرمائیان، منوچهر «خون و نفت خاطرات یک شاهزاده ایرانی» ۱۳۷۷. تهران.
 - گازیپورسکی، مارک «کودتای ۱۳۳۲ در ایران» ۱۳۶۷. تهران.
 - فرماندار نظامی تهران «کتاب سیاه درباره سازمان افسران توده» ۱۳۳۵. تهران.
 - محمدی، محمدجعفر «سازمان نظامی حزب توده» ۲ - ۱۳۷۲. راه آزادی، شماره‌های ۲۹ و ۳۷.

- محمدی، محمدجعفر «کودتای ۱۳۳۲» ۱۳۷۸. نیروز.
 - نجاتی، غلامرضا «جنبش ملی شدن نفت و کودتای بیست و هشت مرداد» ۱۳۶۵. تهران.
 - نجاتی، غلامرضا «مصدق: سال‌های مبارزه» ۱۳۷۸. تهران.

- Bamberg, J. H. 1994 "The History of the British Petroleum Company" Cambridge, England.
 - Dorman, William, and Masour Farhang. 1987 "V.S. Press and Iran: Foreign Policy and Journalism of deference" Berkeley, Californian.
 - Dorril, Stephen. 2000 "MI6: Inside the Covert World of Her Majesty's secret intelligence service". Syracuse, New York.
 - Elwell - Sutton, L. P. 1955. "Persian Oil: A study in Power Politics" London.
 - Harkness, Gladys and Richard. 1954 "The Mysterious Doings of the CIA", Saturday Evening post, October 30 - November 13.
 - Lenczowski, George, ed. 1974. "Iran Under the Pahlavis" Stanford, California
 - Love, Kenneth, 1960 "The American Role in the Pahlavi restoration" Unpublished Paper at Princeton University.
 - Lytle, Mark Hamilton, 1987 "The Origins of Iranian - American Alliance" New York, Holmes & Meier.
 - Marigold, Stella, 1953. "The Streets of Tehran", Reporter, 10 Now.
 - Roosevelt, Kermit, 1979, "Countercoup: The Struggle for the Control of Iran", New York, McGraw Hill.
 - RUEHSEN, Moyara, 1993, "Operation Ajax Revisited: Iran 1953" Middle Eastern studies, 29: 3 (July),
 - Woodhouse, Christopher, 1982 "Something Ventured". London: Granada.

این مقاله در تابستان ۲۰۰۱ در فصلنامه Science & Politics با عنوان «The ۱۹۵۳ Coup in Iran» به چاپ رسیده است.

وزارت خارجه انگلیس
 اصرار داشت که
 اگر «ما مصدق را
 دانم‌ا در
 وضعیت عصبی
 و نگرانی نگه داریم»
 سقوط خواهد کرد
 و توصیه کرد که
 آمریکایی‌ها را
 باید متقاعد سازیم
 که دستیابی به
 توافق غیرممکن
 است